شماره ۵۲۰ ۱۶ فروردین ۱۳۴۶

ستاره سینما

رابرت هوفمان

سینما در سال گذشته

● سالی که گذشت از بعضی جهات برای سینما ، سال موفقی بود . زیرا صرفنظر از نوع فیلمها و چگونگی توفیق آنان ، جماعت سینما رو به سینما اقبال نشان داد و رویهمرفته سینماها کبارکرد خوبی داشتند .

از بابتی میتوان متذکر بود که شاید چون دیگر تلویزیون تازگی خود را از دست داده بود یکنواخت شده بود ، مردم دوباره سینماها روی آوردند .

البته توجه داشته باشیم که فیلمها همچنان از لحاظ کیفیت در سطح نازلی قرار داشتند و فقط از نظر کمیت و تعدادی فیلم های نمایش داده شده ، قابل ملاحظه بودند ..

در این میانه ، فیلمهای فارسی نیز اکثراً با کارکرد خوبی روبرو بودند ، و از این بابت شاید بتوان سطح پائین اکثر فیلمهای خارجی را دخیل دانست ..

و بهرحال دیدیم که حتی بعضی ها عمداً دامنهٔ بعضی از فیلمهای موفق خارجی را مورد توجه قرار داده بودند ..

آنچه مسلم است ، سال پیش سال درخشش و فروش فیلمهای فارسی بود که در اینجا نیز همان مسئله کمیت و کیفیت سابق الذکر ، مصداق دارد .

باین ترتیب بود که فیلم فارسی سازان افزایش یافتند ، و بجنب و جوش افتادند که در این میان ، تعدادی موفق و تعدادی هم ناموفق و ناکام گردیدند ..

در سال جدیدی که در پیش رو داریم ، همچنان این فعالیت دارد تعقیب میشود و بنابراین ، حالا که نیت فیلمهای خارجی ، ندیده و نشنیده نمی توانیم قضاوتی بکنیم ، مثل همیشه این امیدوار داریم که اعمال سازندگان فیلم فارسی لماشاچی را بحساب آورند و از این بابت مقام شایسته ای بدست آید .

عکس صفحه مقابل مربوط به «سیلوا کوشینا» است .

سخن خواننده

سلام . میدرا تبریک گفته انشاءالله بیش از پیش در سیر تکاملی صعودی همچنان پیش روید تا همچنان با جریان مواج تنوع خواهی دلها و ذوقها و دوستی و صفا را حفظ نمایید انشاءالله آرزو میکنم توفیق حاصل شود .

مجلهٔ ستارهٔ سینما روحبخش و شوق آور است ، انسان را از ورطهٔ فکرهای ناراحت و رنجها و غمها بیرون آورده متوجهٔ زیبائیها و شادیها می نماید . بنظر من این مهمترین امتیاز مجلهٔ ستاره سینما است زیرا در هر موقع و زمانی مشکلات بوده ، بخصوص در این عصر مشکلات زیاد گشته چون آرزوها و امیدها و خواسته ها دامنه وسیع پیدا کرده ، بهمان نسبت ناراحتی ها و غمهای فراوان در قلبها سنگینی میکند اینجاست که وسیله میخواهد فکر و دل انسانرا پس از کار و فعالیت بخود مشغول دارد آنچنانکه از عمر رنجها و غمها خارج گردیده احساس آرامش و راحتی نموده زیبائیها و قشنگیهای دنیا در پهنهٔ دید انسان گسترده شود .

یکی از این وسیله ها ستاره سینماست که این وظیفه دلپسند و لطیف و چون دارو شیرین و آرام بخش همچون گل تازه شکفته قبول کرده صبحگاهی بهاری آنگاه که نسیم صبا آرام و نرم میوزد در دامنه کوهی سرسبز سر از زیر و لزان بشبنم مصفا شکفته شده قطرات شبنم نشسته بر گلبرگهای لطیف و تر تازه اش بمانند الماس در پرتو طلوع آفتاب تیغ کشیده از افق در دشت میدرخشند بطوریکه دل را بآرزو و امید درخشان پنجه می کند .

خوشا که مجلهٔ محبوبی است هیجانی شوق انگیز روح را بلرزه رقص وار جاکی از لذت جسپ واری ، میآورد . حقا که برتری و امتیاز دیگر مجله در آنست که هیچ از وظیفه خود خارج نگشته بقول معروف خارج از حاشیه نپرداخته بیراهه نمیرود مثل مجله های دیگر قاطی پاطی از مطالبی نیست که سروته شان معلوم نیست .

بابحث و مجادله در مورد مباحث مختلف بیشتر کسالت آور بوده دلخور و گرفتار نموده مشکلات را پیچیده می کنند غافل از آنکه هر مجله باید اول راه و روشش معلوم شود و جزئی از کل را هدفش قرار دهد تا موفق شود آنچنان که دل دردمند را راه ساز دهد که نه تنها دردش را التیام بخشد بلکه شادی و لذت را در دل خانه دهد . باینهمه امر نیز سادگی و اصالت داشته باشد بخصوص مجلهٔ تا خوانندگان مجله ، در احساس دست انداز نیافتند و از هر مجله آن انتظاری داشته باشیم که مجله باید باشد یا میخواهند باشد . مجلهٔ ستاره سینما این حقیقت را درک کرده آنمسفر عشق و زیبایی و دوستی آفریده تا از این پدیده های الهی ، زندگی همهٔ رنگ لذت و شادی بگیرد .

محمد محمدی

سخن سردبیر

● خوانندهٔ عزیز شمارهٔ مخصوص مارا دیدی و آنطوری که فهمیدیم بسیار مورد پسند قرار گرفت . زیرا در همان اولین روزهای انتشار نایاب شد .

این مسئله میرساند که در راه پیوند بین ما و شما ، در راه بوجود آوردن این مجله ، باموفقیت کام زده ایم . و همچنانکه همواره گفته و نشان داده ایم این موفقیت نمیتواند ، جدی توقعات شما و انجام کار ما باشد .

نامه های بسیاری که در همین مدت کم پس از عید از شما بدست ما رسیده ، نشان دهندهٔ آنست که ما در کار خود موفقیت داشته ایم و نیز مؤید آنست که یکنوع رابطه و پیوند متقابل بین ما و شما وجود دارد و مؤید آن تفاهم و ادراک روحانیه است .

در سال جدید همچنان برنامه های متنوع خود را دنبال میکنیم و این آن چیزیست که بتدریج خواهید دید . . در این زمینه مصاحبه ها ، مقالات و شرح حال های گوناگون از شخصیت های مهم سینمائی در نظر گرفته شده که بتدریج بچاپ خواهند رسید و در این راه خبرنگاران مدعو ما در نقاط مهم سینمائی جهان ما یاری خواهند کرد که نمونه ای از این فعالیت را در شماره های اخیر دیده اید . .

در پی انجام خواست های شما همچنین «صفحه آزاد» را بیک صفحه افزایش داده ایم تا آثار بیشتری از خوانندگان عزیزما بچاپ برسد . .

امید آنست که این تحولات مورد نظر خوانندگان قرار گیرد تا ما نیز همچنان در این راه کوشا باشیم .

روی جلد : رابرت هوفمان ـ پشت جلد : آندری هپبورن ـ تا نفوذ رگهای جان وین

جری لوئیز باتفاق سوزان پی و یکی از پسرانش در صحنه‌هائی از فیلم « دهان بزرگ »

پایان یک خصومت دیرینه

● از ۱۹۳۹ تا ۱۹۵۷ ، یعنی مدت هشت سال ، جری لوئیز ودین مارتین ، یک زوج کمدی موفق ومحبوب را تشکیل میدادند در این مدت شانزده فیلم بازی کردند وبعداز هم جدا شدند ، منتها جدا شدنی که گاهگاه باطمنه و کنایه‌هائی بیکدیگر همراه بود . اکنون پس از دهسال جدائی ، جری و دین ، در یک استودیو مشغول مکالمه‌اند، اما نه در یک فیلم ، یکی در پلاتو شماره ۸ و دیگری درشماره ۹ مشغول کارند. دشمنیها یشان تخفیف یافته وحتی دیگر بدگوئی هم نمی کنند و دلخوریها را مکلسی فراموش کرده‌اند. سلام و علیکی هم باهم دارند جری مشغول کارگردانی وبازی درفیلم تازه‌ای است بنام «دهان بزرگ » . پرانرژی‌تر از همیشه وشوخ‌تر از همیشه باهمکارانش کارمیکند، سربسر آنها میگذارد، شوخی میکند، یک تکه یخ پشت گردن فیلمبردارش می‌اندازد، بدیگری متلک میگوید، جست وخیز میکند وخلاصه خستگی را از تن همه بدر میآورد. سناریو وشوخیهای فیلم نیز باهمکاری خود او بوجود آمده است.

ـ دراین فیلم من نقش جوان بیچاره و پخمه‌ای را دارم که اشتباهاً بجای یک مرد فوربافه‌ای بدام یک دسته گانگستر خطرناک میافتد که قصد دارند یک گنج زیردریائی را تصاحب کنند. این جوان بخاطر فرار از دست آنها ، بهزار حیله وحقه متوسل میشود که شوخیهای اصلی فیلم را تشکیل میدهد، ازجمله بشکل یک میلیونر بزرگ درمیآید .

همین سگانس را مشغول فیلمبرداری هستند . جری لوئیز سوار یک رولز رویس باشکوه است. دختری که دوستش میدارد ، «سوزان پی » سعی میکند اورا از راهی که برایش چیده‌اند نجات دهد اما دختر زیبای دیگری که وامسته به گانگسترهاست ، «آرانین رایلی» میخواهد نقشه‌های اورا عقیم کند.

دین مارتین ـ اصلاً استیو نس و الاک و الاک درصحنه‌هائی از «یاند طلا»

۲ فیلم تازه از جری لوئیز ودین مارتین

یکی از پسران جری‌لوئیز باسم «دانی» درفیلم شرکت‌دارد ومیخواهد بحرفه هنرپیشگی بپردازد. اما پسر دیگرش «گاری» رهبر پتارکستر جازشده است جالب آنکه یکی ازپسران دین‌ـ مارتین بنام «دینو» نیزهمکار پسرجری‌لوئیز است. رقابت جری ودین درزمینه خانوادگی‌هم‌وجود دارد. هردوفامیل پرجمعیتی‌دارند. مارتین پدرسه پسر وچهار دختر است که‌تا ازدخترهایش باسامی کلادیا، گیل‌ودونا خوانده‌شده‌اند. دونا اخیراً درنمایش تلویزیونی پدرش نیزشرکت کرد، بچه‌های جری‌لوئیز هیرژیای موفقیت‌پدر را درسردارند. جری‌ودین هردو کودکی و جوانی مشقت‌باری را پشت‌سر گذاشته‌اند. دین‌مارتین‌پسر یك آرایشگر بود. بهمه مشاغل ممکن دست‌زد، مأمور آتش‌نشانی، گارسون، بوکسور آماتور، خواننده ... جری‌هم درنهایت فقر، بمشاغل پارمن، مستخدم سینماو کارهای پست‌دیگردست‌زد. حالا هردو میلیاردر هستندوعلت جدائی خودرا ازیکدیگرهمچنان لزوم ابراز استعداد خودبتنهائی میدانند. این‌دو پس‌از جدائی، هریك بمنظور رقابت به حیطه تخصص دیگری‌دست انداختند. جری خواننده شدومیلیونهاصفحه فروخت ودین کمدی بازی کرد و موفق‌شد.

بیبئیم دین‌مارتین‌چه‌میکند... او درپلاتوی خود بیشتر اوقات مشغول نزاع با کارگردان فیلم خویش «فیدلر کوك» است. میگوید، بعداز دوسال کار در برنامه‌های نمایش تلویزیون، نمیخواهم وقتم رابه‌زاویه گرفتن ازبالای شانه، پائین‌دست و غیره بگذرانم. دین‌مارتین موقع کارآدم بدخلقی‌است فیلمی که‌بازی‌میکند «یاندطلا» نام دارد. نورافکن‌ها را روشن میکنند، دوربین‌میزان شده و دین‌مارتین والاک‌والاک

بقیه‌درصفحه ۳۵

EY
IE
ER
BB
SHALI
UCK

در بارهٔ یك دختر ۱۴ ساله

● مصاحبه بایك لیدر سیاسی می‌تواند برای خودش یك نوع تجربه محرك باشد چند كلمه صحبت بایك ستاره سینما، بایك رئیس مذهبی، بایك بالرین مشهور كه از روسیه فرار كرده یعنی وقتها میتواند جالب وحتی مفرح باشد، ولی مصاحبه بایك دختر چهارده ساله، فهمیدنش و فهماندن او بخوانندگان وبرقرار كردن یك رابطه، بسادگی وحشتناك است. اصلا معلوم نیست برای شروع صحبت بایك دختر چهارده ساله از كجا باید شروع كرد و وقتی شروع شد، چطور باید ادامه داد. خلاء مطلق درمقابل توست وباید بهر نحوی شده آنرا ازمیان برداری وآنچنان اطمینان اورا بخودت جلب كنی تامثلا باصداقت كامل درباره پینل‌ها صحبت كند ولی اگر صحبت رابه آلبرت شوایتزر وسایر مسائل مهم دیگر بكشی بازمتوجه می‌شوی كه كلمات كم كم به‌ترینی لوبن وار كسترش كشیده میشود.

این قانونی است كه از آن نمیتوان سرپیچی كرد، معذلك باید بگوئیم كه خوشبختانه استثناء هم دارد. مثلا اگر یادختر چهارده ساله‌ای قرار است مصاحبه كنی كه نامش رومینا پاور دختر بزرگ تیرون پاور فقید است همه چیز فرق می‌كند. با این دختر درمورد همه چیز میتوان صحبت كرد. مثلا میتوان ازپدر مشهورش تیرون پاور كه روزی ازبزرگترین آكتورهای سینمای «happy end» (پایان خوش) بود صحبت كرد ویا ازمادر زیبایش كه همیشه در كار سینما موفق بوده. رومینا پاور دختریست كه باسایر دختران ستارگان سینما اختلاف زیادی دارد و بعداز چند دقیقه صحبت كردن با او خوب می‌فهمیم كه حتی باسایر دختران همسن وسال خودش هم فرق دارد و بیشتر ازیك دختر چهارده ساله می‌فهمد وتجربه دارد.

خوب حالا بپرسیم رومینا پاور دختر چهارده ساله تیرون پاور فقید چگونه دختریست.

● بسیار خوب، رومینا، شما هم باانتخاب حرفه هنرپیشگی خودتان را درردیف جین فاندا، پورتلند میسون، نانسی سیناترا و جرالدین چاپلین قرار میدهید و در میان فرزندان هنرپیشه های سینما جوانترین آنها هستید. حالا میخواستم بپرسم كه ...

رومینا پاور: وای خدا، شما هم مثل سایر روزنامه نویس‌های دیگر می‌پرسید كه مرا بخاطر شهرت پدرومادرم برای بازی در این فیلم انتخاب كردند. ولی واقعیت چیز دیگری است و مرا بخاطر شهرت پدر ومادرم برای بازی دراین فیلم انتخاب نكرده‌اند، بلكه علتش این بوده كه یك نفر هنگامیكه تابستان گذشته مشغول رقصیدن، رقص سورف بود، مرا دیده ومورد توجهش قرار گرفتم وهیچ كس هم نمیدانست كه اصلا اسمم چیست. خلاصه میخواهم بگویم كه مرا كشف كردند وهیچكس مرا بخاطر اسمم برای بازی در فیلم انتخاب نكرده است، معذلك همه تظاهر بندانستن این مسئله می‌كنند وهمچنان میگویند ...

● من خیال نداشتم یك چنین سئوالی ازشما بكنم، رومینا، بلكه میخواستم بپرسم كه ازكار كردن درسینما خوشتان می‌آید؟

رومینا پاور: كار؟ این كه كار نیست، این یك نوع وسیله تفریح است. شما نمیتوانید تصورش رابكنید كه وقتی سایرین اینكار را اینقدر جدی تلقی می‌كنند من چقدر لذت می‌برم. همه این مردان وزنانی كه در فیلمها كار میكنند درخودشان احساس بزرگ بودن و غرور میكنند، خیال میكنند كار خیلی مهمی را انجام میدهند. درحالیكه سینما ازنظر من فقط یك بازی زیبائی است. بمن میگویند اینكار رابكن، آن كار را نكن ومنهم بطورخیلی طبیعی همان كارهائی را كه آنها میخواهند انجام میدهم. درتمام مدت بازی رلم درفیلم هیچوقت به سناریو و دكوپاژ فیلم نگاه نمی‌كنم. هرروز صبح جلوی دوربین قرار می‌گیرم وار كارگردان می‌پرسم چكار باید بكنم. بمن میگویند ومنهم انجام میدهم. همین. ازبازی كردن در كنار اوگوتونیانتی هم خیلی لذت میبرم مخصوصاً وقتی بمن نگاه میكند ومیگوید كه من اورا بیاد دخترش می‌آورم. فكرش رابكنید وقتی رل همسر اوگوتونیانتی را در فیلم بازی می‌كردم خودم را فرزند او تصور میكردم.

● ولی فیلم درست كردن بازی نیست. دینو دلورنتیس، تهیه كننده فیلمها برای ساختن هرفیلم مقدارزیادی پول خرج میكند. نمیدانم این موضوع را میدانید یا نه؟

رومینا پاور: البته كه میدانم پول خیلی خوبی هم بمن میدهند. تقریباً یك میلیون ونیم لیر (در حدود بیست هزارتومان بپول خودمان ـ م) فكرش را بكنید این مقدار پول را فقط در مقابل كاری كه من از انجام آن خوشم می‌آید، بمن میدهند. البته منهم تمامش را بمامان میدهم. من تصمیم گرفته‌ام حتی اگر پول زیادی هم بمن ندهند آكتریس سینما بشوم. من كار هنرپیشگی را بخاطر پول انجام نمیدهم بلكه بخاطر تفریح میخواهم هنرپیشه شوم.

● شما، دختر پولداری هستید؟

رومینا پاور: البته كه پولدار هستم. ازهر كجا كه فكرش رابكنید باران پول بسرو روی من میریزد. مادربزرگم ۵۰ دلار پول برای جشن تولدم و ۵۰ دلار هم برای عید نوئل برایم فرستاد كه در سال میشود صد دلار. بدینترتیب من هرسال صد دلار درآمد مطمئن دارم. مهمتر ازهمه مامان هم اجازه داده كه همه این پولها را خرج كنم. مامان مرا ...

● مامان، شما را خیلی آزاد میگذارد؟ حتی اجازه میدهد كه تا ساعات دیروقت شب بیدار بمانید؟

رومینا پاور: نه، نه ابداً.

دون ژوآن ۶۷

● «ولگردی، لفظ مورد علاقه منست. من هرگز قادر نیستم بیشتر از یك هفته در شهر یا محلی زندگی کنم احساس میکنم که همیشه باید درحال عوض شدن و تغییر و تحولات باشم بخاطر روحیه مخصوص بخودم. در شانزده سالگی از منزل پدر و مادر بزرگ بسوی نقطه ناشناسی فرار کردم ....»

ولگرد مورد بحث ما رابرت هوفمان آکتور جوان اتریشی است که با بازی در فیلم «بیدار شو برای نبرد» محصول اینتالیا، کارش را در سینما آغاز کرد و امروز میان تماشاچیان زن محبوبیت خارق العاده‌ای بدست آورده است. «هوفمان» با وجود همهٔ شهرتش معذلك هنوز دست از ولگردی برنداشته و در رم که محل اقامت فعلی‌اش می‌باشد، جا و خانه بخصوصی ندارد و هر هفته یا هرشب را در یك پانسیون یا هتل می‌گذارند. فرارش در شانزده سالگی بهیچوجه برای او یك فرار «آرام» نبود. در استکهلم مدتی کارش شیشه‌شوئی بود. بعد به سوئیس رفت و در یك رستوران استخدام شد: در این رستوران کارش شستن پنج هزار بشقاب در روز بود. در آنجا بیشتر از پانزده روز نتوانست در مقابل اینهمه کار مقاومت کند و برای پیدا کردن شغل بهتر و راحت‌تر به سفارت اتریش در سوئیس مراجعه کرد و در سفارتخانه بعنوان «پیاده» استخدام شد. در اینجا هم بعد از یك ماه «پادوئی» از کارش استعفا داد و روانهٔ خانه شده پدر و مادرش میخواستند بهر نحوی شده او را وادار به تحصیل کنند: می‌خواستند که رابرت در رشتهٔ اقتصاد و تجارت درس بخواند ولی او بهیچ وجه زیر بار نمی‌رفت. تا اینکه پدر روز طبع و ولگردیش او را وادار کرد که برای والدینش نامه‌ای به این مضمون بنویسد: «امیدوارم که مرا می‌بخشید من از این زندگی خسته شده‌ام و باید یکبار دیگر شما را ترك کنم...»

و اتریش را بقصد پاریس ترك کرد. آن سال ۱۹۶۰ بود و رابرت هوفمان یکبار دیگر کار ظرفشوئی را در پاریس آغاز کرد. در پاریس یکی از رفقایش که در مدرسه هنرپیشگی نام‌نویسی کرده بود او را راضی کرد که آکتور بشود. رابرت تا سال ۱۹۶۹ در رشتهٔ هنرپیشگی درس میخواند. تا اینکه صبح یکروز مامور پلیس بسراغ او آمد: رابرت هوفمان فراموش کرده بود که برای انجام خدمت نظام وظیفه میبایستی به اتریش برگردد. بدین ترتیب یکبار دیگر عازم خانه و وطنش شد.

رابرت هوفمان بعد از انجام خدمت نظام وظیفه مجدداً به پاریس مراجعت کرد تا به تحصیلاتش در رشته هنرپیشگی که ناتمام مانده بود، ادامه دهد. در یکی از روزها گروهی از تلویزیون فرانسه برای پیدا کردن چهره مناسبی برای بازی نقش اول سری ماجراهای رابینسون کروزو به مدرسه او می‌آیند و رابرت را برای ایفای «ل» رابینسون کروزو انتخاب می‌کنند.

بدینترتیب رابرت هوفمان رسماً کارش را بعنوان آکتور آغاز کرد و بعد از ظاهر شدن در تلویزیون، در سری فیلم‌های «آنجلیکا» با شرکت میشل مرسیه نیز بازی نمود، بعد به ایتالیا سفر کرد و با استفانیا ساندرلی در فیلم «من آن دختر را خوب می‌شناختم» شرکت کرد.

بعد نوبت بازی نقش «لوتریتگك» در «بیدار شو برای نبرد» فرا رسید. این فیلم برای رابرت هوفمان موفقیت فراوانی ببار آورد. بعد از این فیلم بود که «لوچیانو ساچه» او را برای بازی نقش اول فیلم «چطور یاد گرفتم زنها را دوست داشته باشم» در نظر گرفت. این فیلم یکی از موفق‌ترین فیلمهای او بود و وجود زنهائی مانند آنتیا اکبرگ، میشل مرسیه، ساندرا میلو، الزا مارتینلی، نادیا تیلرو رومینا پاور که یکی پس از دیگری عاشق او می‌شوند، باعث شد که رابرت هوفمان موفقیت عظیمی میان تماشاچیان زن پیدا کند.

رابرت هوفمان درحال حاضر مشغول بازی در فیلمیست بنام «سیل الماس» که این بار قربانی سینمائی او «جنت لی» هنر پیشه مشهور آمریکائی است. قسمتی از این فیلم در رم ساخته می‌شود و قسمتی دیگر را در برزیل فیلم برداری می‌کنند. مصاحبه‌ای که در زیر خواهید خواند هنگامی بعمل آمده که فیلم را در

بقیه در صفحه ۳۴

سخن خواننده

سلام، اگر اجازه میدهید این‌هفته میخواهم کمی باشما دوستان عزیز صحبت کنم و قبل‌همه‌چیز اجازه بدهید که از طرف تمام‌علاقمندان به ستاره سینما ، یکسانی که در منتشر ساختن و نوشتن مطالب ستاره سینما دست‌دارند صمیمانه تبریک بگویم .

باشماره ۱۵۵ ستارهٔ سینما ۱۳ سال پرموفقیت را پشت سر نهاد ، ۱۳ سال تلاش ، تلاشی بی گیر برای‌یک نشریه سینمائی ، تلاش که‌تحسین کلیه علاقمندان سینما همواره تلاشش بوده وهست و خواهد بود .

۱۳ سال قبل زمانی بود که مردم سینما علاقه‌ای زیاد نشان نمیدادند ،ستاره سینما منتشر شد ، بنای یک نشریه مهم سینمائی که اکنون دردست ماست از ۱۳ سال قبل پی‌ریزی شد. باگذشت زمان رفته رفته علاقه مردم بمعنای واقعی شدت یافت ، تماشاگران دیگر بخاطر اتلاف وقت سینما نمیرفتند ، در این دوره میشود باکمال شجاعت‌گفت: تماشاگران احساسی دیگر نسبت سینما داشتند. احساسی‌که باگذشته از زمین تا آسمان فرق داشت سعی تماشاگران سینما براین بود که هنرپیشگان محبوب خود را بشناسند و به روحیات آنها پی‌ببرند ،کارگردانها ، فیلمبردار ها و نقریه‌های مختلف فیلمبرداری که در نظر آنها مهجور بود ازچیزهائی بوجودآمد ،زمانی بوجود آمد،زمانی منتشر شدکه بکلیه آمال‌وخواسته‌های تماشاچی جامعه عمل پوشاند. بامطالب جالب و بی مانند همواره تعداد کثیری را به‌نشریه خود علاقمند نمود. سیزده سال گذشت، ستاره سینما بالحولی جدید وغیر قابل رقابت وارد چهاردهمین سال شد . ستاره سینما تنها نشریه سینمائی است که هر صفحه‌اش حاصل زحمات بسیار و فکر وذوقی‌است‌که‌با نهایت تأسف درنشریات دیگر سینمائی بچشم نمیخورد و این‌خود مایهٔ مباهات خوانندگان وکارکنان واقعی ستاره سینما است.

دوستدارواقعی شما:جمال ریاضی-گنبدکاوس

بخاطر ریال بیشتر !

● خیلی وقت بود که خبر موفقیت‌دومین‌فیلم وسترن‌کلینت‌ایست‌وود تحت عنوان « بخاطر چندلار بیشتر » بمن رسیده بود وچون از فیلم قبلی او (با اینکه فیلم ازبعضی نقطه نظرهاضعیف بود) خاطرخوبی داشتم،پس ازدریافت‌این‌خبردرانتظار روی پرده آمدن فیلم نامبرده شدم. وبالاخره هفتهٔ قبل موفق بدیدن‌آن گردیدم ! ولی باهنرپیشه‌های‌عوضی وبا فیلمی مبتذل‌روبروشدم ! ووقتی خوب به عنوان خارجی آن توجه کردم دریافتم که اسم این فیلم را عوض‌کرده‌وبرای اینکه فروش خود را تضمین کنند عنوان‌فیلم موفقی را که با بیازارآمدن آهنگهای‌آن‌شهرتی قبل ازنمایش دراین شهر کسب‌کرده بود، برداشته وبراین فیلم قرار داده بودند.با درک این موضوع ناراحت شدم ووقتیکه‌آهنگ های فیلم مزبور

را نیزدرصحنه های‌مختلف آن شنیدم ناراحتی‌وعصبانیتم باوج خود رسیدو قبل ازتمام شدن فیلم سالن سینما را ترک‌کردم . وروانه‌منزل شدم ولی‌در راه هزاران فکردرمغزم‌خطور نمود و بالاخره این عمل‌ناشی ازکوته فکری ورودست همدیگر بلند شدن وارد کنندگان‌فیلمهای‌مزبور تشخیص دادو همچنین این آزادی عمل آنها را در این‌مملکت‌که هیچ‌کنترلی‌برروی فیلم های خارجی مخصوصاً فیلمهای‌مبتذل هندی‌وسترن‌اینالیائی نمیگردد‌آشکارا نشان میدهد . تاعقیده شماچه باشد.

وارطان آنانسیان

دربارهٔ«هنر»گفته‌اند

● هنر قدرت است

«ضرب‌المثل انگلیسی»

● کمال هنر در نهان داشتن هنراست

«کنتلین»

● آنجا که زندگی‌بازایستد هنر آغاز می‌شود

«واگنر»

● درهنرهم مانند زندگی هدف فقط آزادی وترقی‌است

«بتهوون»

● هنر عصاره زندگی‌است

«پل والری»

● هنر کلیدفهم‌زندگی‌است

«اسکاروایلد»

«انتخاب‌از: علی‌اکبرحیدری-گچساران»

بلیط درجهٔ یک یعنی‌کشک !

● قبلا ازآن مجله نهایت تشکر را دارم‌که بدینوسیله بخوانندگان خود اجازه داده است تا یک‌صفحهٔ آزاد در اختیارداشته باشند ..

البته هما‌نطورکه در این‌صفحه آثار و قطعات انتخابی خوانندگان چاپ میشود ، هما‌نطور هم مطمئناً قسمت‌هائی از آن بدرد دلها و شکایات ما اختصاص دارد .

از این مسئله استفاده میکنم برای‌آنکه موضوعی راکه مدتیست با آن روبرو هستم ، برایتان شرح دهم ...

این حقیر متاسفانه یا خوشبختانه دارای چشمان ضعیفی است‌که با وجود عینک ، درسینما حتماً باید جلو بنشینم ..

ملاحظه میفرمائید که تا اینجای ماجرا هیچ‌چیز محیرالعقولی‌دربر ندارد ... اما اشکال ازآنجا شروع میشود که‌سینماها از فروختن‌بلیط درجهٔ یک بکلی امتناع دارند ... البته این موضوع باین‌ترتیب همیشه حل شده‌که من یک‌بلیط ازبخرم و بعد دردرجهٔ‌یک بنشینم . ولی‌آیا این‌انصاف است‌وآیا شهرداری بجهت درجه‌بندی کرده است ؟ جالب اینجاست‌که تمام سینماها قیمت ازو درجهٔ یک را برسر درهای خود نصب کرده‌اند ، اما فقط ازو میفروشند ...

لازم بذکر مثال‌نیست ، تمام سینماهای بالای شهربدون استثناءاز فروختن بلیط‌درجهٔ‌یک خودداری میکنند ، ودر نفروختن آن‌حتی بی‌ترتیبی هم بخرج میدهند .. هرکس باورندارد ، امتحان‌کند !

جعفر قدیمی

قابل قبول

● درصفحه آزاد خودتان از خوانندهها مطلب و نظرخواسته بودید . واللهچیزی‌که بنظرمن‌رسیده ومدتهاست بفکرآن هستم ، ممکن است موضوع تازه‌ای نباشد ، اما بهرحال بآن توجهی نشده .

من‌یک سئوال درمورد فیلم فارسی سازان دارم و آن اینست‌که چرا لااقل درمحدودهٔ همین فیلمهائی‌که تهیه میکنند ، بموضوعات قابل قبول وقابل درک برای مردم توجه ندارند .

مثلا این‌فیلمهای بزن بزن وپاپلیسی جیمزباندی جزآنکه بآدم احساس تصنع را انتقال دهد ، چه فایده‌ای دارد؟ چه بایدکردکه حضرات برای فیلمسازی ، بجریانات دوروبر خود نگاه‌کنند ؟

مهدی ـ م

پاسخگو

آقای نصراله بهمنی (آغاجاری):

۱ - آگلیر پس فیلم جدال در اوکی کورال « روندا فلمینگ» بود.

۲ - فرهنگ فیلم از کتابی اثر « زرژ سادول » مورخ سینما استخراج شده و فعلا نظری برای چاپ جداگانه آن نیست.

آقای ابراهیم لامعی:

۱ - عده فیلمهای دیک پاول را اخیراً در فرهنگ شخصیت زیر حرف p چاپ کردیم.

۲ - کارگردانها: جیمز کا (ژان نگولسکو) - دانه‌های شن (رابرت وایز) - لحظات پر شکوه (رابرت وایز) - عشق و نفرت (چارلز لاتون) - رود خانه بی بازگشت (اتو پرمینجر) - قانون (زول داسین).

۳ - هنرپیشه‌ها: هاروی (جیمز استوارت - جوزفین هال) شورش در کشتی کین (همفری بوگارت - وان جانسون) نقطه فشار (بابی دارین - سیدنی پواتیه) - نگاهی از پل (راف والونه - ریمون پلگرن) اشباح ناپذیر (هنری فاندا - دان اوهرلیهی) - زی زی (لسلی کارون - تولی زوردان) - ارثیه خونین (رابرت میچام - الینور پارکر).

آقای بیژن حسینی:

۱ - گویا منظور شما از فیلم «رسواشده ورهاشده» همان «فریب خورده و رها شده» باشد. کارگردان این فیلم «پیتر وجرمی» است.

۲ - کارگردان: به سبک فرانسوی: رابرت بریژن و هنرپیشگانش «جین سبرگ» - «اسمانتی پیکر» و «فیلیپ فورکه» بودند.

آقای اسماعیل زرسنج (خرمشهر):

کارگردانان این تعداد از فیلم های مورد نظر شما را می شناسیم: لله (نورمن پاتاما) - گوزپشت نتردام (زان دلانوآ) - غرور و نفرت (جرج سیتون) - مرید شیطان (گای هامیلتون) گذر گاه شبانه (جیمز نیلسون) - برای کمز نگها صدا درمیآید (سام وود) - شهر متروک (آنتونی مان) - مزدخونت (استوارت هایسلر) - خانه قایقی (ملویل شاولسون) - بندباز (کارول ریدر) - صبحانه در لیفانسی (بلیک ادواردز).

آقای محمد صادق فرهمند:

چون غالباً مصاحبه‌هائی که با کارگردانهای خارجی می‌شود (و ما ترجمه آنها را در مجله چاپ می‌کنیم) مفصل است نمی‌شود آنها را در یک شماره ختم کرد. بعلاوه شما قاعدتاً در مورد این نوع مطالب باید کیفیت آنها مورد توجهتان باشد نه طول و کمیتش.

خانم آذر یعقوبی:

« لی مارویِن » چهل و سه سال دارد، وی یکبار ازدواج کرده ولی این اواخر از همسرش جدا شد. از او یکی دو بار، چندی پیش مطلب چاپ کردیم و باز هم در آینده مطالبی راجع به وی چاپ خواهیم کرد. برای او به آدرس صنف هنرپیشگان که ذیلاً چاپ می‌شود نامه بنویسید:

Mr. Lee Marvin, C/o S.A.G., 7750 Sunset Blvd., Hollywood 46, Calif., U.S.A.

دوشیزه شهلا شریف:

۱ - بجز پل نیومن در فیلم لحظات پرشکوه، والتر پیجن و آن فرانسیس بازی می‌کردند. خیال می‌کنیم شما پیجن را با «جک هاکینز» اشتباه کرده باشید ضمنا ما چون شخصاً این فیلم را ندیده‌ایم متاسفانه نمیتوانیم خدمتتان عرض کنیم که فیلم در اصل موزیک داشته یا در دو بله از بین رفته اسم اصلی فیلم The Rock (قید یا آلت شکنجه) است. کارکنان مجله با تشکر از مراحم شما برای آن خواننده گرامی آرزوی سعادت و سلامت دارند.

آقای سعید دبیری:

بعد از تشکر از لطف و محبت بی پایان شما:

۱ - ما یکل چاپلین همان هنرپیشه‌ای بود که در فیلم «وعده های شیرین» نقش جوانک ریشورا بازی می‌کرد.

۲ - در فیلم « داستان یک مرد جوان » رل پدر بیچاره بیمرد را «آرتور کندی» ورل آن افسر ایتالیائی را « ریکاردو مونتالبان» بازی می‌کرد...

۳ - نقش جاسوس فیلم «بازداشتگاه ۱۷» را پیتر - گریوز بعهده داشت.

آقای فرهاد ذوقی:

۱ - معنی لغاتی که خواسته‌اید: سوبژکتیو (ذهنی - درونی) - میمیک (هنر بیان حالت به کمک حرکات بدن وصورت و بدون حرف) - فاناسیم (توهم - وهم - شبح - خیال) - سوسپانس (تعلیق - دلهره) - فاتالیست (جبری - معتقد به جبر تقدیر) پانوراما (سراسری - فیلمبرداری بازاویه سرپانچن) - فوتو (محو تصویر).

۲ - هنرپیشه مورد نظر شما در فیلم « هشت و نیم » (معشوقه گوئیدو) « ساندرا میلو» است.

۳ - شرایط ورود به مدرسه سینمائی تهران را لطفاً از وزارت فرهنگ و هنر سئوال بفرمائید.

آقای علی اصغر اسدی پور:

شک نداریم که توشتن این نامه از طرف شما صرفاً بعلت علاقه صمیمانه شما بسینما بوده است اما انسان با بداول حدود توقعاتش را مشخص کند و بسنجد که آیا این توقعات عملی هست یا نه و بعد احیاناً از بر آورده شدن توقعاتش ناراحت شود ما بهرحال بعلاقه شما ارج می‌نهیم و امیدواریم که شرایط را خوب در نظر بگیرید و بدانید که ماهواره برای نزدیکتر شدن به سطح انتظارات خوانندگان گرامی کوشا بوده وهستیم.

آقای علیجان باقرزاده (آبادان):

هنرپیشه انگلیسی فیلم «دنیای دیوانه دیوانه‌تری توماس نام دارد، وی اصلا انگلیسی است و در ایام اخیر فیلمهائی مثل «وعده ملاقات در مراکش»، «با بوسه بکش» و «دنیای زیبای برادران گریم» را از او در تهران دیده‌ایم.

آقای حسین کرمی (هفتگل):

از علاقه شما باین مجله ومطالب آن سپاسگزاریم، هنرپیشه های فیلمهای مورد نظر شما اینها هستند:

رسوا (روسانا پودستا - آرما تدوسیلوستر) - اتوبوس سرگردان (داندیلی - جون کالینز) علامت عقاب (سیدنی پواتیه - ارتاکیت).

خانمها آناهید و فرزانه و آقای ساکو هریسیان:

عکس بزرگتو زیبائی از جیمز دین فقیدرا یک بار وسط مجله چاپ کردیم که حتماً شما هم دیده‌اید. ما هم مثل شما ارادت زیادی باین هنرپیشه داریم ومطامش همیشه محفوظ است ولی باید بیشتر بازدید هارسید.

آقای پرویز - ن:

از فیلمهائی که نام برده‌اید تعداد زیر را با این اسم ها نشان داده اند:

ارثیه باد Inherit the Wind

جوانان فیلادلفیا The young Philadelphians

آخرین غروب The Last Sunset

بقیه فیلمهائی را که نوشته‌اید هنوز نشان نداده‌اند.

آقای کریم شهبازی:

دوست گرامی، همانطور که قبلا هم در جواب یکی دو نفر دیگر از خوانندگان عرض کرده‌ایم ما متأسفانه وسیله ارتباط مستقیم با هیچ کدام از استودیوهای سازنده فیلم‌های فارسی نداریم که بتوانیم سناریوی شما را بآنها ارجاع کنیم، مافقط می‌توانیم (اگر خواسته باشید) آدرس چندتا استودیو را بشما بدهیم که سناریوتان را برایشان بفرستید اما هیچگونه تضمینی وجود ندارد که بلائی که بسر آن سناریست آمد وسناریواش را گرفتند و باسم خود قالب زدند بسر شما نیاید.

دایان سیلنتو
زیباترین نویسنده دنیا

● دایان سیلنتو بالفان شونکانری و پل نیومن هنگام بازی درفیلم « مرد »

● دایان سیلنتو به سلک نویسندگان پیوسته و رمانی نوشته که تا سه ماه دیگرمنتشرخواهد شد ، از اوخواستم که اگر ممکنست یك نسخه آنرا بمن بدهد بخوانم . دایان که مشغول تصحیح نمونه‌های چاپی بود باخوشروئی خواهش مرا قبول کرد . باتفاق بسلامتی موفقیت های آینده‌اش در نویسندگی جامی نوشیدیم . فقط این را فهمیدم که روی جلد کتابش را شخصی که‌در نقاشی اسم و رسمی ندارد طرح کرده است ، یعنی شوهرش شون کانری .

دایان زنی پرانرژی ، آزاد ، متمایل به‌صداقت و دوست داشتنی است . بهمهٔ اینها جاذبه زنانه و بخصوص زیبائی خارق العاده چشمانش را باید اضافه کرد . فعالیتهای فوق برنامه او فقط به‌نوشتن این رمان (که اسمش « منقلب » است) محدود نمیشود . سال آینده فیلمی با شرکت خودش در جامائیکا تهیه خواهدکرد . او زنی نیست که منتظر بماند تا سرنوشت بسراغش بیاید خود بسراغ سرنوشت میرود .

ـ کتابم را تقریباً در شرایط اجباری نوشتم . با شوهرم در جزایر « باهاما » و ژاپون بودم او فیلم بازی میکرد و من بیکاری را نمیتوانستم تحمل کنم . ناچار به نوشتن پرداختم . این را هم بگویم که کتابم بهیچوجه جنبه اتوبیوگرافی ندارد.

می‌بینیم که او در چه شرایطی تشویق به نوشتن رمان شده است ، دایان نمیخواسته درسایه جیمزباند محوشود وخودبه‌تلاش پرداخته است .

ـ صادقانه بگویم که ماجرای جیمزباند برمن تأثیربسیار گذاشته است . حتی اعتراف می کنم که طی چندسال ، من هویت واقعی خود را با وجود جیمزباند از دست دادم . هنوز هرروز اشخاص بمن تلفن می کنند ومیپرسند که‌آیا من خانم جیمزباند هستم ؟ منهم همیشه جواب میدهم بله . حوصله بحث کردن ندارم .

من صاحب دو شخصیت هستم یکی دایان سیلنتو و دیگری دایان کانری . تفاوت فاحش این دو بخصوص وقتی معلوم میشود که به بانك مراجعه میکنم . حساب این دوزن از نظر موجودی هزارها لیره‌باهم فرقدارد . بااینحال‌من خودقبل‌ازآنکه خانم‌کانری‌بشوم زن مشهوری‌بودم . سرنوشت بازیهای عجیبی دارد .

باوگفتم که حرفه سینمائی‌اش آنقدر خوب شروع شده که خیلی مانده تا تمام شود . بخصوص فیلم جدیدش « مرد » با پل نیومن .

ـ بله ، بد فیلمی نبود . وقتی « مرد » در هالیوود روی پرده آمد ، مردم باورنمیکردند که‌آن زن ، من باشم . رنگ و لهجه غربی‌ها راگرفته بودم وموهایم را نیز سرخ کرده بودم.مردم میپرسیدند این‌زن تگزاسی دیگر کیست ؟ روبهمرفته‌بهترین فیلم من تابحال بوده است .« رنج وخلسه » راهم باید حساب کنیم اما مرا بهیچ کجا نرساند . شاید برای آنکه تلاش بیهوده‌ای‌بود بخاطر اثبات‌اینکه «میکل‌آنژ» شخصی‌غیرطبیعی نبوده‌است.

در فیلم « مرغ شکاری » بکمك و کیلم که‌طلاق مراازشوهر اولم گرفته‌بود ، تهیه‌کننده را مجبور کردم صحنه‌گستاخ ستارپورا حذف کند . اما « جادوگرسفید رزمال » که داستانی شگفت درباره اعتقادات خرافی است و خودم‌آنرا تهیه خواهم‌کرد ، بیش از همه برای خودم مهیج است . داستان زنی است سرتاپا دیوانه که به جامائیکا میرود و خودرا بدست سحر و جادوی بومیان می‌سپارد.من جامائیکارا خیلی دوست دارم. میگویند این‌جزیره از قله مرتفع ترین کوهستان قاره مفقوده آتلانتید تشکیل شده ومن این‌بار باورمیکنم .

مثلا هرچه در دریا دور بروی ، عمق‌آب ازشش‌متر تجاوز نمی‌کند ، بعدیکدفعه دوهزارمتر گودمیشود.

بقیه‌درصفحه۳۴

● رادتیلور در «تیرگی خورشید» از جاك کاردیف

دنیای سینما

■ «گریگوری پك» که سال گذشته، بعلت هوای متغیر نتوانسته بود بازی درفیلم «ساقشماه» را درسوئیس بپایان برساند، امیدوار است که امسال علاوه بر آن، درفیلم دیگری نیز بازی کند، وتلافی فیلم نداشتن سال قبل رادرآورد ... ■ «جان هاستن» درهالیوود مشغول آماده نمودن مقدمات است تافیلم «ماجراهای کتاه آلودهدویهکارت» را تهیه نماند. ظاهراً مقدمات امر این فیلم پیشواری «کتاب آفریقا» نیز میباشد، وتافیل ازیکسال دیگر، تهیه آن شروع نخواهدشد . . ■ «متروگلدوین مایر» برای تهیهٔ فیلم جدید «لی مارووین» بجای ساختن زندان آلکاتراز دراستودیو، باروزی دوهزار دلار این زندان را اجاره کرده است ، تافیلم درمحل واقعی برداشته شود! نام این فیلم Point Blank است ... ■ «ترس بانگ» کارگردان فیلمهای جیمز باند ، درحال حاضر درهالیوود مشغول کارگردانی فیلمی است موسوم به «صبر کن تاشب شود» ، تهیهٔ کننده این فیلم «مل فرر» وهنرپیشگان آن «آدری هپبورن» و «افریز یمبالیست» هستند .. ماجرای فیلم مربوط به یك دختر نابینا است که درگیرودار یك ماجرای وحشتناك درخانهٔ خود بچنگ سه گانگستر میافتد .. ■ «جورج پیارد» مشغول بازی درفیلم «تقاطع» است. همبازی او دختریست بنام «گیل هانیکات» که مستقیماً از دانشگاه بجلوی دوربین آمده است . فیلم بعدی این ستارهٔ تازه کار «جیب بری» نام دارد ... ■ «روبرحسین» هنوز کارگردانی فیلم «رامپوتین» را کاملا بپایان نرسانیده که برای بازی در دوفیلم جدیداز «آنژلیك» ها ، قرارداد امضاء کرده است .. دراینحال همسر او «ماری فرانس پیزیه» مشغول بازی درفیلم «زنان تنبل» اثر «کلود شابرول» است ... ■ تهیه فیلم «کاروان» اقتباس از کتاب جیمز میچنر بزودی درافغانستان ـ مراکش ـ ایران واسپانیا آغاز خواهد شد .. خرج تهیهٔ این فیلم بین ۵ تا ۷ میلیون دلار برآورد شده، وهنرپیشگان آن عبارتند از: الیزابت تیلور ـ جیمز گارنر ـ رادتیلور ـ جرالدین چاپلین ـ عمرشریف و تاتالی وود. کارگردانی را «هانری ورنوی» (موجی از اسکناس ـ ساعت ۲۵) بعهده خواهد داشت ... ■ همچنین «هانری ورنوی» درمرکز یك فیلم «دیوار سان سیاستین» را باشرکت آنتونی کوئین ـ ایوت میمیو وارنست بورگناین خواهد ساخت. تهیه وپخش این فیلمها را متروگلدوین مایر بعهده دارد .. ■ «آنی زیرارد» برای «کلود لولوش» کارگردان «یك مرد و یك زن» درفیلمی بازی میکند موسوم به «زندگی بخاطر زندگی» ...

سینمای شهرستان

آقای رحمت‌اله حبیبی رودسری مطلبی درباره سینماهای رودسر نوشته واظهار امیدواری کرده‌اند که این مطلب مورد توجه مدیران سینماهای این شهرستان قرار گیرد .

«...شهرستان ساقط صاحب دوسینماست که یکی از آنها نام بی‌مسمائی است. چون سالنش کمترین شباهتی به سالن سینما ندارد و عاری از هر گونه دکور ونزئین و رنگ آمیزی است ، صندلی‌هایش کاملا از هم در رفته و با کمترین فاصله از یکدیگر قرار دارد . ازسالن انتظار کوچك و بی‌صندلی آن بهتراست حرفی نزنم . باین ترتیب عجیب نیست اگر فیلمهای این سینمارا کم‌ارزش ترین و کهنه‌ترین فیلمها تشکیل بدهند .

سینمای دوم که درنقطه بهتری از شهر قرار دارد نیزخالی از عیب نیست چون فاقد شوفاژ و کولر ودستگاه تهویه و از این قبیل چیزهاست ولی در هر حال نسبت به سینمای اول ،فیلمهای بهتری نشان میدهد مثلا ما دراین سینما فیلم هائی چون سلیز با سرنوشت ، سقوط امپراتوری رم ، رنج وسرمستی وده فرمان را دیده‌ایم . البته به‌یك‌عیب کلی هر دوی این سینماها نیز باید اشاره کرد که‌آن زیاد بودن فیلم تبلیغاتی (مدینه گفتی و کردی کبابم !) وقطع‌شدن نمایش فیلم بموقعات متعدداست .

بهرحال خواهش می‌کنم این تقاضای مارا چاپ کنید شاید در سینمای خوب شهرستان خودمان‌فیلم‌هائی چون پنجه طلائی، کلکسیونر ، اشکها ولبخندها ، زن پوشالی وامثال آنها را نیز ببینیم . . . »

از اینها که می‌شناسید

جدید ...

● پس‌از موفقیت فیلم «خداحافظ تهران» ، پیشنهادهای زیادی به سامول خاچیکیان شد که وی بعلت فوت مادر ازقبول آنها خودداری کرد .

اینك راوی میشنود که سامول قصد ساختن یك فیلم «کمدی موزیکال» را باشرکت سپهر نیا ـ گرشا ومتوسلانی دارد .

مشترك

● بطوریکه شنیده می‌شود فیلم مشترك فردین که قرار است بسرمایه سازندگان ایرانی در ایتالیا تهیه شود ، همراه با آواز ایرج خواهد بود ، وفردین از این بابت سخت دلخور است . زیرا عقیده دارد که آواز کوچه باغی شایستهٔ یك فیلم جیمز باندی ویا تاریخی نیست .. وکوشش میکند شاید دراین مورد تجدید نظری بشود .

اما تهیه کنندگان باسابقه‌ای که ازفیلم قبلی دارند ، صلاح فردین وخودرا، درآواز ایرج و هنرنمائی فردین می‌دانند .

دراین میانه چه کسی پیروز شود ، درآینده‌روشن خواهدشد.

ایرا ...

● بقرار اطلاع ایرای «گزی‌فرتوته» اثر موتزارت در هشت تابلو بکارگردانی عنایت‌اله رضائی باهمکاری ارکستر سنفونیك تهران وبرهبری حشمت سنجری از ۱۷ تا ۲۲ فروردین در تالار وزارت فرهنگ و هنر اجراء خواهد شد.

قسمتی از نامه آقای یدالله ابوالفتحی (از هفتگل) بشرح زیر است :

« . . . درهفتگل فقط یك سینمای شرکتی هست وآن هم هفته‌ای دوبار فیلم‌نشان میدهد که کافی نمیدارد. چون‌اولافیلم‌هامال زمانی است که بنده هنوز متولد نشده بودم وثانیاً متناسب بااین فیلم ها تماشاچیانی داریم که خیال نمی‌کنم هیچ جای دنیا داشته باشد . نه‌فقط سروصدای تخمه شکستن و حرف زدن آنها صدای فیلم را تحت‌الشعاع‌قرارمیدهد،بلکه ده‌دقیقه به پایان فیلم مانده شروع می‌کنند به‌بلند شدن وراه‌افتادن وآپاراتچی ازخداخواسته فوراً نمایش فیلم را قطع می‌کند .

خلاصه که توی این شهر ماهیچ تفریحی نداریم جز سینما واینهموضع سینمای ماست ، خدا نصیب‌هیچ کس‌نکند .»

آقایان محمد عرب‌زاده ، حسین نادری و حسن صرافها از قزوین چنین نوشته‌اند :

« ... چندی پیش بیکی از سینماهای قزوین که‌یك فیلم قدیمی وسترن نشان میداد رفتیم. سقف این سینما چوبی بود که‌هر وقت کمی‌باد میآمد اصلا و ابداً صدای فیلم را نمی‌شنیدیم . ضمناً همان شب که ما بسینما رفته بودیم چندین‌بار برق خاموش‌شد وهمه را بستوه آورد وبالاخره هم مابدون اینکه چیزی از این فیلم بی‌سروته بفهمیم سینما را ترك کردیم. سینمای دیگراین‌شهر هم درانتخاب کنترلچی‌های مزاحم تخصصی دارد، این اشخاص بجای راهنمائی.بیشتر آدم راگمراه میکنند ...

دوتا سینمای باقیمانده این‌شهر نیز آنچنان فیلم‌هائی‌نشان میدهند که‌اگر کسی بخواهد فیلم‌خوب ببیند هیچ چاره‌ای ندارد جز اینکه بلندشود وراه تهرانرا در پیش بگیرد...»

آقایان مسعودکیانی ، رضاقبادی ، سیاوش‌فلاح،گودرز گودرزی وعلی افتخار از آمل نوشته‌اند :

« باتشکر ازباب‌شدن صفحه سینما در شهرستانها ، باید بعرض برسانیم که همشهریان‌ما دربارهٔ سینماهای‌آمل‌بعضی‌قسمت های خوب وشیرینش را نگفتند . مثلا نگفتند که‌دراین‌سیزده‌ساله اخیر هرروز تعطیل بایك بلیط سه‌فیلم نشان میدهند ، روزهای جمعه صبح نمایش فیلم فقط برای‌بانوان است‌وموجودات ذکوراز سینما طرد می‌شوند . دیگراینکه درروز آپاراتچی‌مقام‌سانسورچی راهم احراز میکند ودلبخواهی کارمی‌کند، نورضعیف است، فیلم مرتب میلرزد، درهمان سالن درروزمرتب‌ودقیقه به‌دقیقه‌بازوبسته می‌شود ونورهای خیابان پرده‌را یکطی سفید می‌کند. دیگراینکه فیلمی گمنام باسم «شب‌بزرگ» را میآورند وباسم یك‌فیلم عمیق وهنری باشرکت ماستروپانی (که‌مقصود همان‌فیلم معروف«شب» باشد) نشان میدهند. باوصف این، ماازمدیر سینماموزیوزبخاطر نمایش زوربای‌یونانی‌ومارتی وازمدیر سینما متروپل‌بخاطرنمایش قهرمانان تلمارك و داستان وست ساید صمیمانه تشکر می‌کنیم و امیدواریم که‌وضع نمایش فیلم درروز سروسامانی بخود بگیردو همچنین فیلم‌هائی مثل شب، عصیانگر ، تعقیب ، ستیز باسرنوشت ولایم‌لایت نیز درشهر ما نمایش داده شود .. »

اجراکنندگان خانم‌هامنیره وکیلی-فاخره صبا -باقیه‌بان- منصورهٔ قیصری -آذری- توران نیك‌جو وآقایان رضائی- سرشار وپارس میباشند .

ماهنامه

● شمارهٔ فروردین ماه ماهنامه ستاره سینما (سینمای نو- شماره ۶) بزودی انتشار میابد.

این مجله برای علاقمندان مطالب سنگین سینمائی تنظیم یافته‌وبمعرفی کارگردانهاوشخصیت های‌بزرگ‌سینمائی و کارهای‌آنان میپردازد .

همچنین درهرشماره ، دردو قسمت «راهنمای فیلم» و«انتقاد فیلم» فیلم‌های مهم‌ماه گذشته‌مورد نقد وبررسی قرارمیگیرند، ودر این راه بهترین نویسندگان سینمائی کشور با این نشریه همکاری میکنند.

درشماره ششم ماهنامه ، انتخاب سینمائی سال‌گذشته انجام‌گرفته، که درنوع خود بیسابقه و جالب است.

ماهنامه ستاره سینما در همین ماه منتشرمیشود.

کتاب

● اخیراً کتابی در زمینه مسائل مربوط بسینما انتشاریافته موسوم به«تأثیر سینما در کودکان ونوجوانان»تألیف‌جلال‌ستاری... نشراین کتاب یکباردیگراهمیت سینما رادرجوامع کنونی، ولزوم توجه واقبال کامل بآنرا نشان میدهد .

این کتاب که باتوجه بآثار وآمار موجود و منتشره تنظیم یافته، به‌تأثیر سینما در جوامع اروپائی وآمریکائی میپردازد .. واز‌این بابت‌نقصی که‌بر آن وارد است آنست که ازیك کتاب تحقیق شده‌ونوشته‌شده بوسیلهٔ‌یك‌ایرانی، خواننده، انتظارتوجه‌باین‌مسئله رادرمحیط خودش دارد ..

کارآموزی

● همانطورکه‌قبلا نوشتیم گروه ده‌نفری‌که برای تحصیل وکارآموزی‌در رشته تلویزیون بانگلستان‌رفته‌بودندقرار است بزودی بایران برگردند . دوره این‌گروه بپایان یافته است ... از میان‌این‌جمع باید از سهراب اخوان نام‌ببریم که‌سابقه طولانی درامور تلویزیون‌دارد وقبلاتیز دوره‌تلویزیون رادیده‌است .

وارد پلاتوی فیلمبرداری می‌شوم اولین چیزی از وجود او که نظرم را می‌گیرد حالتی است که بوضعی خاص باو کیفیت یك دختر بچه را میدهد: دارد با یك سك قهوه‌ای بازی می‌کند.

● در نظر اول چهره یك فرشته معصوم را دارد، چهرهٔ بچه لوسی که با کمترین بهانه‌ای به گریه می‌افتد شروع به حرف‌زدن میکند و با شنیدن کلمات او شك در دل انسان بیدار می‌شود، چون این لحن با نفوذ کسی است که به فرمان‌دادن و اطاعت دیدن عادت دارد. بعد برمیخیزد و راه میافتد، یك پا را جلوی پای دیگری می‌گذارد. و این، حرکتی الوا کننده به اندام او میدهد. نه، فریب‌خورده بودیم. این زن، بچه نیست، فرشته هم نیست.

سه نظر. سه چهره. بچه، ستاره و زن. این هر سه چهره در تصویری رنگارنگ و دالیسم در تغییر حضور قاطع و نافذ، خود را بعنوان ماده‌ی وازل بریژیت باردو اعلام می‌کند. ماده‌ی وازل باردو، سمبل پاریس، زن جهانی، ستاره‌ای که فعلاً فیلم «دو هفته در میلان» را می‌سازد.

وارد پلاتو که می‌شوم اول بچگی او نظرم را می‌گیرد، دارد با سگی قهوه‌ای رنگ بازی می‌کند. به این سگ در فیلم‌ها نقش عمده‌ای داده‌اند، برای اینکه ستاره فیلم سرش گرم باشد با این سگ حرص برای سگ‌های باردو ۱۸۰ سر میرسد. و بنظر نمیرسد این تعداد بهمین جا ختم شود. سگ‌های خوشبخت!

«باردو» حتی یك درهم توجهی را که به سگهایش نشان میدهد به همبازی‌ها، دوستان و اطرافیانش مبذول نمیدارد. و این امر چه عقده‌های خشم و حسدی ایجاد می‌کند!

یك روز باردو وارد استودیو شد در حالی که ۳۶ سگ را بغل می‌کشید هر کدام از این سگ‌ها را بیکی از کارکنان استودیو سپرد و قول گرفت که از آنها مواظبت کنند!

شب آن روز با چهره «باردوی دزد» روبرو می‌شوم. چهره دزده، اندام باریك با توسانهای زیبا و هوس‌انگیز، اندامی که پیامی جسور و فصیح از عشق و لذت‌جوئی را فریاد می‌کند.

دارند صحنه شبانه ای را در خیابان (خیابانی که در استودیو ساخته شده) فیلمبرداری می‌کنند. ساعت ۲ بعد از نصف شب است و بسیار سرد. پاریس مرده است. فقط چند تا کاباره و پاتاق مستان شب زنده‌دار هنوز بیدار است، و نیز البته کارکنان فیلم که توی برف آب افتاده مرتب پا بزمین می‌کوبند شاید که قدری گرم شوند.

بریژیت را فقط یك بلوز خردلی رنگ نازك، شلوار چسبان و کفش جمعی کوچك از لماشاچیان و عکاسان گرم می‌کند.

بریژیت صحنه را با همبازی‌اش «لوران لرزی‌یف» تمرین می‌کند. انگشت شست دو دست را در جیب دو طرف شلوار گذاشته و شادمانانه می‌خندد.

در این صحنه باید زوج عاشق فیلم در خیابان قدم زنان و با حالتی گرم و صمیمی راه بروند. خیابان ظاهراً دود آلود است و برای این منظور کارکنان استودیو با دستگاه‌های مخصوصی دود بجانب هنرپیشه‌ها می‌فرستند، دود به چهره «لاباردو» میخورد چشمش را می‌سوزاند و موهای پوشال دزدی او را آشفته می‌کند ولی او بنظر نمیرسد که اهمیتی بدهد. اما مباشر باردو، خانم او لگا که از آغاز ورود او به سینما همکارش بوده است اظهار

دنبه در صفحه ۳۴

چهرهٔ بریژیت باردو

سیلوای تنها...

● سیلوا کوشینای امروز، زنی است تحول یافته و دگرگون شده، از یک اوج موفقیتی برزآمده و این بار انتقالی عمیق یافته است. در همهٔ حرکات و اطوارش روح خاصی دمیده شده، سیگار «آمباسادور» را با عشوه خانمانه‌ای میکشد. چشمان زنگاریش تنها عضوی از اوست که به «اسلاو» بودنش گواهی میدهد، باقی همه ایتالیائی است، اندامی درشت و شکیل، ۱۷۵ سانتیمتر قد متناسب، موی طلائی، بینی رومی و دهان اروپائی:

ـ از ایتالیا سپاسگزارم که مرا اینطور پرورانده. از گل فروشی که برایم زیباترین گلهای سرخ را میآورد سپاسگزارم، بهمه نامه‌هائی که برایم میرسد جواب میدهم، به تهیه‌کننده‌های ایتالیائی که بالاخره مرا شناختند، حق شناسم.

الان سیلوا را به ایفه عشل، «میرو»، تشبیه می‌کنند.

میگوید:

ـ من اهل زاگرب یوگوسلاوی هستم و از خیلی جهات یک زن یوگوسلاو باقی مانده‌ام. در کشور زادگاه من همه، زندگی را با همهٔ لذات آن می‌چشند، همه چیز را در معنای کامل آن زنده می‌کنند، عشق، ملایمت، عشق... همه لثه لثت و لثاطند، همه درعین حال میخواهند نوازش کنند و بکوبند، ببوسند و گاز بگیرند. دخترهای یوگوسلاوی شاید اندکی عقده حقارت داشته باشند اما این ناشی از تعالی جوئی آنهاست. دلشان میخواهد که سرزمینشان بهترین و بزرگترین کشورها و زندگیشان شیرین‌ترین زندگیها باشد. منهم عاری از این عقده نبودم و شاید بهمین علت بود که تصمیم گرفتم زن مشهوری بشوم.

ظرف دهسال در پنجاه تا شصت فیلم بازی کردم، تعداد دقیقش را نمیدانم، بطور وحشت انگیزی کار میکردم، چه زندگیهائی گذرانده درعین حال جاسوسه، معشوقه هرکول، مهمانداز هواپیما، جنایتکار، دختر و لگرد و خیلی چیزهای دیگر بودم. همیشه بخودم میگویم: سیلوا وقتی که پیرشدی سناریوی فیلمهایت را بخوان، عکسهای زرد شدهٔ فیلمها و روزنامه‌ها را ببین و به سفر رویائی و تخیلی خودفرو برو... این روز بالاخره فرا خواهد رسید و من خانهٔ خود را از حالا برای آن روز آماده میکنم.

ـ در بارهٔ عشق چه میگوئی سیلوا؟

ـ دلم میخواست مردی بزیبائی، خوبی و باستعدادی پل نیومن پیدا میکردم. در اینحال شاید بدیوانگی ازدواج با او تن درمیدادم. اما جسو آن وودوارد بمن پیشنهادی کرد.

ـ لااقل الان او بعنوان همبازی شما در هالیوود انتخاب شده است. چه تصادف جالبی!

پلکها را بهم میزند و برق زمرد گون آنها درخشان تر میشود:

ـ بله قرار است با هم فیلم «خبره» را بازی کنیم. باید این فیلم در ایتالیا ساخته میشد اما تهیه کننده‌ها تشخیص داده‌اند که کالیفرنیا جنبه اروپائی‌تری از ایتالیا دارد! بلدمن تا بحال پل نیومن را ملاقات کرده‌ام، از او بدم نیامده، باهم فرانسه حرف زده‌ایم. او لهجه عامیانه پاریسی دارد. باهم صفحه‌های آزناوور را گوش کردیم. پل خیال دارد آواز بخواند و صفحه پر کند!

ـ جو آن وود وارد ...؟

ـ فکر بد نکنید، در همهٔ این احوال او هم باما بود. آکتریس خارق‌العاده‌ای است.

ـ شما چطور؟

ـ کاریر هنرپیشگی من خیلی درهم و مخلوط بوده است، همه‌چیز در آن پیدا میشود، فیلم خوب، بد، تاریخی، سبک، سنگین، بازاری، هنری...

سیلوا در واقع راه شلوغی را برای شغل خویش برگزیده اما لطف و زیبائی و خوبی او، در برابر این آشفتگی مقاومت کرد. سیلوا از آغوش استیوریوز به بازوان ویتوریو گاسمان افزید. و بقول خودش هم معشوقه هرکول بوده و هم مهمانداز هواپیما اما معجزه در بارهٔ او این بوده که همچنان ساده و دلپسند باقی بماند چطوری که ها لیوود سراغش بیاید.

ـ بازهم از عشق بگو.

ـ من همیشه مجرد باقی خواهیم ماند. حتی دقیقه‌ای نمیتوانم به تصمیم در بارهٔ زندگی خصوصی خودم بپردازم. روزها، دوربین‌ها، هواپیماها (با آنکه بسیار از هواپیما میترسم) زندگی مرا پر کرده است. روزی سی سیگار میکشم، وقتی از فیلمی که بازی میکنم بدم بیاید بدوستی و معاشرت با اعضاء اکیپ میپردازم که گذران وقت برایم آسان شود. اما همیشه آرزوی نفس کشیدن در رجو در خانهٔ خودم را دارم.

ـ امیدوار هستید که یک روز با ازدواج آرامش پیدا کنید؟

ـ آرامش با عشق و ازدواج؟ دیوانه‌اید!

موزیك

نات کینگ کول
بخشنده و هنرمند

● با مرگ غم‌انگیز نات‌کینگ‌کول ، دنیا یکی از بزرگترین هنرمندان خود را از دست داد.

«ناتانیل آدام کولز» ۱۷ مارس ۱۹۱۹ در مونت گومری آلاباما بدنیا آمد. چهار سال از عمر خود در آنجا گذراند وسپس با فامیلش که تشکیل شده بود از پدر ـ مادر ـ سه برادر و یك خواهر، بمشیکاگو رفت ، مدتها بعد که شهرتی ورق بزند

مابین هنردوستان پیدا کرد. نام خودرا به «نات کینگ کول» تغییر داد.

از همان کودکی استعداد نهفتهٔ نات بوسیله مادرش پرورش یافت. او بود که ذوق و شوق پیانو زدن را دراو بوجود آورد. مرتب او را در کارهایش تشویق و کمک میکرد تا اینکه درچهار سالگی توانست اولین آهنگ را با پیانو بنوازد. دردوره دبیرستان نات یک گروه ۱۴ نفری تشکیل داد. خودش دراین گروه پیانو مینواخت آنزمان شبی یک دلار و نیم میگرفت.

پس از اتمام دورهٔ دبیرستان مدتی با گروه‌های مختلف کار کرد، ولی هیچگاه از کار خود راضی نبود، او میخواست برای خودش کار کند. آنموقع هرشب بیش از ۱۵ دلار بدست نمی‌آورد. روح بلند پرواز او باعث شد که تصمیم بگیرد یک گروه ۳ نفری تشکیل دهد. این کار را کرد و در کلوب شبانه‌ای استخدام شد. اگر چه در آن زمان دسته‌جات سه نفری خواهان فراوانی نداشتند، ولی گروه نات کینگ کول با استقبال گرم و بیسابقه‌ای از طرف مردم روبرو شد، بطوری که درسال، ۷ میلیون صفحه از او بفروش میرسید. بلافاصله به او پیشنهاد بازی در فیلم، تآترو تلویزیون شد.

مدت کوتاهی نات و دوستش هری بلافونته برنامه جالبی در تلویزیون اجراء کردند بنام «نات کول بلافونته». در ۲۸ مارس ۱۹۳۸ دو با ماریا الینگتن ازدواج نمود. آنزمان ماریا خواننده گروه دوک الینگتن در نیویورک بود.

نات فیلم‌های بسیاری بازی نمود ولی تنها فیلم زندگی خودش بنام « St. Louis Blues » بود که اورا راضی کرد.

در هر سال چند کنسرت به نفع فقرا میداد. آخرین کنسرتش که به این منظور انجام شد در کاراکاس بود. و پولش تماماً صرف ساختن منزل برای ۱۶۰۰۰۰ نفر بی‌خانمان گردید. «هنرپیشه خبر» لقبی است که امریکائیها به «نات کینگ کول» قید داده‌اند.

پس از مرگش دو آلبوم از بهترین آهنگ هایش چاپ شد که تا به امروز بیش از ۱۰ میلیون نسخه از آن ها بفروش رسیده است. تاهفت سه سال پس از مرگش نیز آهنگ‌های تازه‌ای از او بصورت صفحه چاپ و در دسترس مردم قرار گرفته و میگیرد.

موزیک

آهنگهای تازهٔ انگلستان

■ ماریان فیث‌فول

● در این چندهفتهٔ اخیر فعالیت فراوانی در بازار موزیک و صفحه انگلستان بچشم میخورد و کمپانی‌های ضبط صفحه، صفحات بسیارجالب و با ارزشی ببازار عرضه داشته اند. صرفنظر از آخرین صفحهٔ بیتل‌ها که درقسمت دیگراین صفحه به آن اشاره کرده‌ایم، آخرین آهنگ های نام جونز - ماریان فیث فول - تراگز - هالیز - وسیکرز ببازار آمده است. نام جونز با آخرین آهنگش که « Detroit City » نام دارد یکبار دیگر فنان داده است که می‌توانند شهرتی را که با آهنگ - Green « Green Grass » - بدست آورد: کماکان حفظ کند. شاید علت موفقیت تازهٔ آهنگ نام جونز همان استیل فولکلوریک باشد که قبلا نیز در آهنگ « گرین گرین گراس » بکار رفته است. با این اختلاف که نام جونز این بار استیل فولکلوریک را برای آهنگ تازه‌اش، باکمی « Blues » مخلوط کرده است. بهرحال «Detroit City» حماسهٔ غم انگیزیست همراه با یک ملودی بسیارزیبا که باگیتار همراهی میشود.

آهنگ و صفحه جدید ماریان فیث فول آهنگی است بنام:

« Is This what I Get For Loving You ? »

که درواقع یک آهنگ مشهورو کلاسیک آمریکائی است که این بار برای سازهای « کاوسن »، «سازهای زهی» و « گر » ساخته شده است و ماریان فیث فول با صدای بسیار زیبایش ورسیون تازه ای از این آهنگ به دوستداران آهنگ های قدیم وجدید هدیه می‌کند.

گروه تراگز هم صفحه تازه‌ای ببازار فرستاده اند تحت عنوان « Give it To Me » که با این آهنگ به استیل قدیمی‌شان برمیگردند. این آهنگ بطول موزیسین‌ها و آهنگ سازان معمولا از آلسفر (فضا) است و از نقطه نظر ساختمان نیز آهنگ بسیار ساده ایست، بعبارت واضح تر گروه تراگز در این آهنگ یک « آکورد » را سرتاسر آهنگ " از اول تا آخر تکرار میکند. با وجود این آهنگ « Give it To Me » مانند همه آهنگ های مدرن و امروزی چندی پرجنب وجوش است که جوانان انگلیسی با شنیدن آن قادر نیستند از رقصیدن خودداری کنند.

گروه « هالیز » با آهنگ تازه‌شان «On A Carousel» محبوبیت وشهرت ساختمان را کماکان حفظ میکنند. این آهنگ برخلاف آهنگ های سابق گروه هالیز کمی کندتر و ملایم‌تر است.

آخرین آهنگ گروه «سیکرز» یک آهنگ لبیک « فولکلوریک » مدرن است که اشعار بسیار جالب و شنیدنی دارد.

اولین فیلم سیلابلاک

● « سیلابلاک » خواننده مشهور انگلیسی برای اولین‌بار حاضرشده است در فیلمی بازی کند که تحت‌عنوان،

«Work... Is a Four - Letter Word» ساخته می شود. داستان فیلم از نمایشنامه‌ای اقتباس شده اثر «هنری لیوینگ» بنام، « Eh? ». کارگردان فیلم « پیترهال » نام دارد که او هم مانند « سیلابلاک » اولین بار است که دست بیک کار سینمائی میزند. پیترهال مدیر « تروپ تآتر سلطنتی شکسپیر » است که پلتروزهنگامیکه در جستجوی زنی بود که برای ایفای رل اول فیلمش مناسب باشد، در واریته WayOut In Piccadilly بسا سیلابلاک که در این واریته آواز میخواند، آشنا می شود و اورا برای ایفای نقش اول زن فیلمش انتخاب می کند. اولین فیلم سیلابلاک و پیترهال یک فیلم رنگی خواهد بود که کلیه صحنه‌های آن در پیرمنگام فیلمبرداری می‌شود و برخلاف آنچه که ممکن است تصور کنید، سیلابلاک در این فیلم هیچ وجه آوازنمی خواند! بلکه فقط و فقط بازی خواهد داشت.

نوار ضبط شده استریو

جدیدترین نوارهای آهنگهای معروف رقص وجاز- کلاسیک و اپرا در نمایشگاه سونی.

خیابان نادری - تلفن ۶۴۱۴۵

موزیك

گفتگو با پیتر و گوردون

پیتر آشر

● اسم حقیقی شما چیست ؟

- پیتر آشر

● چه‌موقع و درکجا متولد شده‌اید

- ۲۲ ژوئن ۱۹۴۴ در یکی از بیمارستانهای لندن.

● مشخصات ظاهری شما چیست ؟

- ۵ فیت و ۹ اینچ قد و ۱۴۰ پاوندوزن دارم.موهایم قرمز و چشمانم سبز روشن است خیلی‌ها مرا هویج صدامیزنند! ولی بکمرتبه هویجی رامقابل موهایم گرفتیم و درآینه نگاه کردم . کوچکترین شباهتی بین‌ما نیست . باورکنید .

● محل سکونت فعلی شما کجاست ؟

- در منزلی که بیش از دویست‌سال ازعمرش‌می‌گذرد ، دارای طبقه است و من در طبقه چهارم‌آن اطاق دارم و والدینم در طبقه پنجم .

● خانواده‌خودرامعرفی کنید !

- پدرم دکتر اعصاب است و ریچارد آلن جان‌آشر نام دارد .

مادرم، مارگارت‌اوگستا الیوت معلم موسیقی رویال آکادمی است . چون‌خواهرم هنرپیشه وکنسرمحصل .

● در ساعات فراغت چه میکنید ؟

- در مغازه‌گیتا بفروش‌ام خود را با مشتریان سرگرم میکنم .

● چه‌نوع موزیك‌بیش از همه مورد توجه‌شماست.

- جاز مدرن، بلوز،و بعضی از آهنگ‌های کلاسیك سبك .

● دلتان میخواهد ازدواج کنید ؟

- فعلاکه نه، خیال‌دارم در سن سی سالگی ازدواج نمایم و فقط می‌ترسم که آن وقت کسی مرا قبول نداشته باشد .

● همسر آینده‌شما چه صفاتی را باید دارا باشد ؟

- راستش را بگم‌نمی‌آیدکه با هوش و آرام‌باشد و بتواند خیلی خوب صحبت‌کند. ولی نه. ترجیح‌میدهم اصلا حرف نزند ! از شوخی بگذریم . همیشه‌دوست‌داشته‌باشم کافیست .

● چندتا بچه‌میخواهید داشته باشید.

- دوتافکرمیکنم.چون عقیده دارم یکی خیلی‌کمه ، در ثانی بهیچ‌وجه حوصله بچه کوچك را ندارم

● ورزش مورد علاقه شما چیست ؟

- هیچکدام . حتی از تماشایش هم خسته می‌شوم . مدت‌کمی بوکسینگ بازی‌کردم ولی‌چون هر بار بازنده‌بودم دیگرد نبالش را نگرفتم .

● در طول‌مدتی که‌در آمریکا بسر بردید کدام‌قسمتش را بیشتر پسندیدید ؟

- نیویورك. چون‌مردمانی گرم و مهربان‌دارد - لوس آنجلس را بخاطر هوایش‌و ماشین‌هایش .

● بزرگترین خوشحالی چه موقع بشما روی‌آورد ؟

- زمانی که یکی از آهنگ‌هایمان اولین صفحه روز شناخته شد .

● چه‌کسی بیش ازهمه شما را درکارتان کمك کرد ؟

- گوردون - درواقع‌ما هردو یکدیگر راکمك نمودیم

گوردون‌واتر

● خودرا بطور کامل معرفی کنید .

- گوردون ترومن‌دی ویسوالر،

● تاریخ و محل‌تولد خود را برای خوانندگان ما بفرمائید .

- ۲ژوئن ۱۹۴۵ دریکی از دهات اسکاتلند .

● مشخصات‌ظاهری‌شما چیست ؟

- قدم‌۱۷۵ پاند وزن دارم . موهایم قهوه‌ای و چشمانم خاکستری می‌باشند .

● در کجا سکونت دارید ؟

- بیکرمیوز- لندن .

● لطفاً اعضاء‌فامیلتان را معرفی کنید .

- پدرم‌نوئل و مادرم الیزابت . دوخواهر کوچکتر از خود دارم دینا هجده‌ساله و آن شانزده ساله . هر دو مشغول تحصیل هستند .

● سرگرمی شما در مواقع بیکاری چیست ؟

- تصنیف می‌سازم و گاهی برای‌خرید اشیاء عتیقه در خیابانها راه‌میروم.

● سبك موزیك مورد علاقه شما کدام است ؟

- سبك بخصوصی را بردیگرسبك‌ها ترجیح نمیدهم اما بیشتر خوشم‌میآید به‌آهنگ هائی که تصنیف‌هایشان دارای معانی‌زیبا وعمیق هستندگوش دهم .

● دلتان میخواهد عروسی کنید ؟

- درحقیقت‌آرزوهمینه. بعید نیست خبرش در همین روزها همه جا منتشرشود .

● چه تیپ‌دخترها نظر شما را بخود جلب میکنند؟

- دختران راست‌گو، با هوش و فهمیده ، تا حدی احساساتی وفکور ..

● چه شخصی بیش از همه شما را در کارهایتان راهنمائی وکمك نموده ؟

- دختری که‌مرا کوچك وحقیر کرد و ازخودش دور نمود . من تمام خوشبختی‌ام را مدیون اوهستم . چون او بود که با این کارش بمن فهماندکه باید ارزش حقیقی زندگی را جستجوکنم وآنچه راکه‌میخواهم‌ببینم و بگویم.

○ برای این زوج‌مجرد انگلیسی میتوانید به این دو آدرس نامه دهید :

Capitol Records·
12 qo Avesue of Americans -New york, N.Y· U·S·A

ویا

50 W· 57 th-st· New york, U·S·A

نوای اندوه

□□ رادیوتلویزیون ایتالیا برای تعیین محبوب‌ترین آواز-خوانان ایتالیا رفراندومی بعمل آورد که اورنلاوانونی ، خواننده‌ای که تصاویرش را دراین دوصفحه ملاحظه میکنید کمتر ازهرخواننده دیگر رأی آورده ودرنتیجه کمتر از هر خواننده دیگر دراپتالیا محبوبیت دارد . مردم ایتالیا به اورنلاوانونی مانند میناوریتاپاوونه علاقه ندارند. اتفاقاً اورنلاوانونی هم‌هیچ وقت بمردم علاقه‌ای نداشته. اوزنیست مانندفولادآبدیده ، همیشه هرطورکه خواسته زندگی کرده‌و هرگز از هیچ‌کس تقاضای کمك نکرده وازمردم نخواسته که‌ازصدایش تحسین کنند.اواورنلاوانونی است، یك‌خواننده ویك‌هنرمند واقعی وطبیعتاً ناشناس ...

●●●

تنها خواننده ایتالیائی که‌هرگزبرای سلیقه اکثریت‌مردم آواز نخوانده اورنلاوانونی است . صدای او ، آهنك های او کوچکترین وجه تشابهی باآهنگ‌های روز ایتالیا ندارد. دهسال پیش‌وقتی فقط عده‌کمی او رامی‌شناختند اوشروع‌بخواندن‌آهنگ‌هائی کردکه کلماتش صحبت اززندگی مردم پائین شهرمیکرد ، ماجرای دزدیها ، آدمکشی و جداالهای مردم طبقات پائین . کلمات اودر آهنگی بنام «ماریورا کشتند» صحبت از اپسن بود که باپسری بنام ماریو بادوچرخه‌اش بطرف خانه میرفت. دربین راه چندتن‌از اعضای یك‌باند بااتومبیلشان ماریورا بقتل‌میرسانند وفرار میکنند

اورنلاوانونی ازطریق خواندن این‌آهنگ‌ها بشهرت‌رسید ولی حالا دیگر این‌نوع آهنگ‌ها دربوته فراموشی افتاده وزیر صدها صفحه موزیك مدرن وامروزی مدفون شده است.

سال‌پیش اورنلاوانونی برای معرفی آهنگ بسیار زیبائی بـه فستیوال موزیك سان‌رمـو رفت . در آنسال او آهنگ « Io ti daro di piu » (من‌بیشتر بتو می‌بخشم)راکه توسط خواننده‌دیگری خوانده میشد، تکرار میکرد. صدای گرم‌وآرام اورنلاوانونی آنچنان زیبائی ولطفی باین‌آهنگ داده‌بود که‌آهنگ درفستیوال برنده جایزه دوم‌شد . دراپتالیا وقتی این‌آهنگ رااز طریق صفحه دراختیار مردم گذاشتند استقبالی ازآن‌بعمل‌نیامد ، درعوض صفحه‌ای که اورنلاوانونی اشعار آهنگ‌را بزبان فرانسه خوانده بود درفرانسه بافروش بسیار خوبی مواجه شد(اتفاقاً در مملکت‌ما این صفحه اخیر از اورنلا وانونی منتشر شده است) . یکی دیگر ازآهنگ‌های مشهور اورنلاوانونی «Senza Fine» (بی‌پایان) نام دارد که «جینوپائولی » خوننده‌آهنگ «Sapore di sale» (طعم‌نمك) برای صدای اوساخته است . این آهنگ بسیار زیبا درآمریکا خیلی بیشتر از ایتالیا مورد استقبال قرار گرفت .

موزیك

•DANDY

(As recorded by Herman's Hermits/ MGM)

DAVIES

Dandy, Dandy where you gonna go now
Who you gonna run to
All your little life you're chasing all the girls
They can't resist your smile
Uh-mm they long for Dandy, Dandy
Chatting up the ladies, tickling their fancy
Pouring out your charms to meet your own demands
And you turn it off at will
Oh-oh they long for Dandy, Dandy.
Knocking on the back door
Climbing through the window
Pop has gone away and while the cat's away
The mice are gonna play
Oh-oh you low-down Dandy, Dandy, Dandy.
Dandy, you know you're moving much too fast
And, Dandy, you know you can't escape the past
Look around you and see the people settle down
And when you're old and gray you will remember what they said
That two girls were too many, three's a crowd and four you're dead
Oh-oh, Dandy, Dandy when you gonna give up
Are you feelin' old now you always will be free
And you gave no sympathy a bachelor you will stay
And, Dandy, you're all right
You're all right, you're all right
You're all right, you're all right.

HERE THERE AND EVERTWHERE

John Lennon and Paul McCartney

To lead a better life I need my love to be here
I want her here mak-ing each day of the year
Charg-ing my life with a wave of her hand
No-bo-dy can de-ny
That there's some-thing there.

To be there run-ning my hands through her hair
Both of us this-king how good it can be
Some-one is speak-ing
But she does-n't know he's there

I want her ev'ry-where
And if she's be-side me
I know I need nev-er care.

But to love her is to meet her ev-ry-where
Know-ing that love is to share
Each one be-lev-ing that love nev-er dies
Washing her eyes and hop-ing I'm al-ways there
And ev'ry-where Here there and ev'ry-where.

بیتلها

اینجا ـ آنجا و همه‌جا

برای بهتر زندگی کردن ، احتیاج دارم که عشقم اینجا باشد .
میخواهم که او اینجا نزد من باشد تا با حرکت دستانش زندگی مرا تغییر دهد .
این موضوع را هیچکس نمی‌تواند انکار کند ، که آنجا چیزی‌است .
آنجا باشم دستهایم را در موهایش قرار دهم .
هر دو فکر کنیم چقدر خوب است ولی زمانی که آن پسر صحبت میکند نداند که دخترك آنجاست .
من میخواهم که او همه جا باشد و اگر او نزد من باشد مبادا نو که آن زمان هیچ کجا برایم اهمیت ندارد.
ولی دوست داشتن او همانا دیدن او درهمه جاست
با دانستن اینکه عشق قابل تقسیم است.
هر یك قبول نکنیم که عشق فنا پذیر نیست *
نگاهای چشمانش و امیدوار بودن بماندن در آنجا و هر کجا ، اینجا و آنجا و همه‌جا و همیشه .

هرمنز هرمیتز

دندی

دندی، دندی، حالا کجا میروی
بطرف چه کسی میدوی
تمام زندگی کوتاهت که صرف رفتن بدنبال دخترها نمودی
آنها نمی‌توانند در مقابل لبخند تو مقاومت کنند .
اهوم ـ آنها منتظر دندی هستند ، دندی
با آنها صحبت میکنی و هوس‌هایشان را راضی می‌نمایند .
با اولر بانی بخواسته‌هایت میرسی
و همه چیز را بر وفق مراد میکنی
اوه ـ اوه ـ آنها منتظر دندی هستند ، دندی
دری که در پشت ساختمان قرار دارد را می گویند
از پنجره بالا میروند .
نامهربانی تمام شده ، زمانی که گربه‌ها دور هستند ، موش‌ها بازی میکنند
اوه ـ اوه ـ پائین بیا دندی ، دندی ، دندی .
دندی ، خودت میدانی که زیاده روی میکنی
و همین طور میدانی دندی ، که نمی‌توانی از گذشته فرار کنی
به اطرافت نگاه کن و مردمی را که سر و سامانی گرفته‌اند ببین
وزمانی که پیر شدی و موهایت خاکستری شدند ، آنچه را که آنها بتو گفتند بخاطر خواهی آورد .
دو دختر خیلی بودند ، سه تا چون جمعیت زیادی و چهار تا باعث مرگ تو ،
اوه ـ اوه دندی ، چه موقع از این وضع خسته خواهی شد دندی
اگر حالا احساس پیری میکنی ، بدان که برای همیشه آزاد خواهی بود
با هیچکس همدردی نکردی و مجرد باقی خواهی ماند .
تو دندی ، کاملا حق داری ، تو کاملا حق داری
تو کاملا حق داری ـ تو کاملا حق داری ـ تو کاملا حق داری .

موزیك

ده آهنگ پر فروش هفته

□ ده آهنگ از بین صفحات «Top4» در هفتهٔ گذشته پرفروش‌ترین صفحات روز بوده‌اند:

۱ ـ اما از طرف دیگر بچه‌جان (ری‌چارلز)
But on the other hand baby

۲ ـ ال ساکس فلامنکو (لوس اسپا نوئس)
El sax Flamenco

۳ ـ تی جوآنا تاکسی (اوگو بلانکو)
Tijuana taxi

۴ ـ من یك با ایمانم (ماتکیز)
I'm a believer

۵ ـ اگر بروی (دامیتاجو)
If you go away

۶ عنوان اصلی (از فیلم دکتر ژیواگو)
Main title

۷ ـ دکتر کیچ (جورجی فیلم)
Dr. Kitch

۸ ـ مانند (فرانسوازهاردی)
Comme

۹ ـ هرگز باین زیبائی نبوده‌ای (لاوین‌اسپون فون)
You didn't have to be so nice

۱۰ ـ دنیای مرا رنگ بزن (پنولا کلارك)
Colour my world

BABY I'M YOURS

Van Mccoy

Baby I'm yours
And I'll be yours until the stars fall from the sky
Yours until the rivers run dry
In other words till I die.

Baby I'm yours and I'll be yours until the sun no longer shines
Yours until the poetry run out of rhymes
In other words until the end of time
I'm gonna stay right here by your side
Do my best to keep you satisfied
Nothing in the world can drive me away
'Cause everyday you'll hear me say

Baby I'm yours
And I'll be yours until 2 and 2 are three
Yours until the mountains crumble to the sea
In other words until eternity.
Baby I'm yours

دلدارم من متعلق بتو هستم

ملك کولیر

دلدارم ، من متعلق بتو هستم ،
و از آن تو خواهم بود تا زمانی که ستارگان از آسمان بر زمین افتند.
از آن تو خواهم بود تا زمانی که رودخانه‌ها خشك شوند.
بازبان دیگر، تا زمانی که بمیرم.

دلدارم من متعلق بتو خواهم بود ـ از آن تو خواهم بود تا زمانی که خورشید از درخشیدن بازایستد.
از آن تو خواهم بود تا زمانی که شعرها مضامین خود را از دست بدهند.

بزبان دیگر ، تا آخر زمان.
من ، همه جا نزد تو خواهم ماند.

هر چه از دستم برآید، انجام خواهم داد ، که ترا راضی نگه دارم.
هیچ چیز در جهان قادر نیست،
مرا از اینجا براند.
برای اینکه تو هر روز خواهی شنید که میگویم،

دلدارم ، من متعلق بتو هستم.
و از آن تو خواهم بود تا زمانی که کوهها خورد شوند و به دریا بریزند.
بزبان دیگر ـ تا ابد دلدارم.
از آن تو خواهم بود.

متشکرم دلدارم

جان لنون ـ پل مك کارتنی

تو برای من خیلی خوب بوده‌ای
زمانی که ناراحت بودم، مرا خوشحال کردی
و من تا ابد و همیشه ترا دوست خواهم داشت
تنها کاری که باید انجام دهم اینست
که باید از تو دلدارم تشکر کنم
متشکرم دلدارم ، متشکرم دلدارم
برای اینکه مرا دوست داشتی و طرز دوست داشتن ، طرز دوست داشتنت عشقی‌تو عشقی بود پر از راستی و صداقت
و تنها کاری که باید انجام دهم اینست
که بگویم
متشکرم دلدارم ـ متشکرم دلدارم.
من میتوانم بجای تمام دنیا یك یا دوچیز ازعشقمان شرح بدهم .
مطمئن هستم دلدارم، تنها دیوانگان هستند که بعشق ما شك میکنند .
تنها کاری که باید انجام دهم تشکر از توست
متشکرم دلدارم ، متشکرم دلدارم ،
متشکرم دلدارم برای اینکه مرا دوست داشتی و بطرزیکه دوستم داشتی .
بطرزیکه دوستم داشتی .
بهترین عشق آنست که پر از حقیقت باشد .
و تنها کاری که باید انجام دهم تشکر از توست دلدارم، متشکرم دلدارم .

THANK YOU GIRL

By JOHN LENNON & PAUL MCCARTNEY

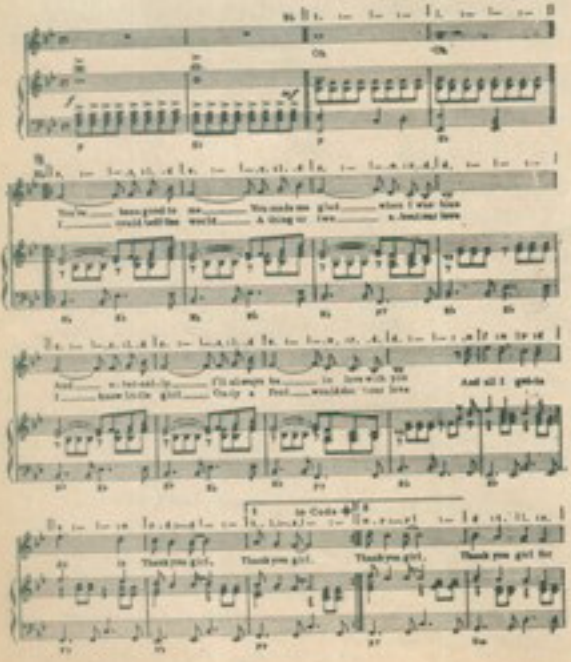

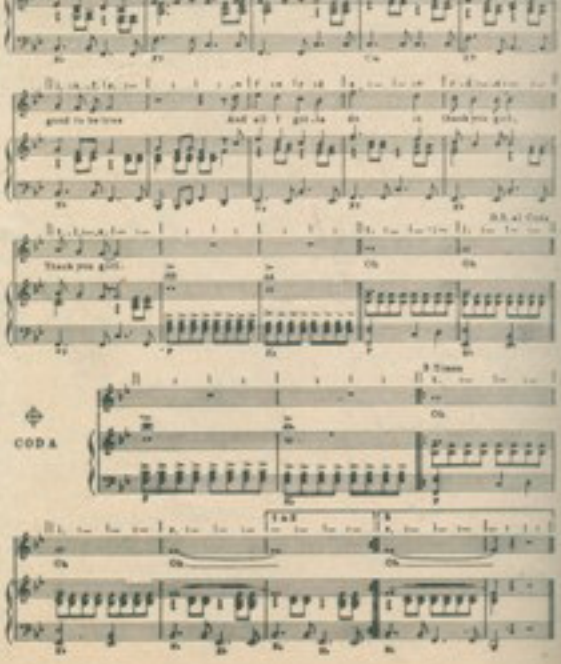

موزیك

شعر و ترجمهٔ آهنگ اول هفدهمین فستیوال سان‌رمو

✻ QUATTRO CHITARRE

di Pallocicini-Kramer
Ed. Kramer - Milano

Quattro chitarre
in una notte romantica
d'amore cantano,
quattro chitarre nel blu...
Quattro chitarre
in un silenzio dolcissimo
d'amore cantano,
quattro chitarre per me...
In controluce
vedo le corde che vibrano,
poi chiudo gli occhi
e mi ricordo di te...
Quattro chitarre
in una notte romantica
d'amore cantano,
quattro chitarre nel blu...
Ti sento mia
e mentre gli occhi ti cercano
d'amore cantano
quattro chitarre per me...

FINALINO:

Cantan d'amore per te...
Quattro chitarre per me...

چهار گیتار

چهار گیتار
در یك شب رومانتیك
عشقی میخوانند
چهار گیتار در آبی
چهار گیتار
در یك سکوت بسیار شیرین
عشقی میخوانند
چهار گیتار برای من
درخشد نور
سیم‌ها را می‌بینم که میلرزند
بعد چشمها را می‌بندم
و ترا بیاد می‌آورم...
چهار گیتار
در یك شب رومانتیك
عشقی میخوانند
چهار گیتار در آبی
ترا متعلق بخود احساس می‌کنم
و در حالیکه چشمها ترا جستجو می‌کنند
عشق میخوانند
چهار گیتار برای من
آهنگ عشق برای تو میخوانند
چهار گیتار برای من

TOO YOUNG

They try to tell us we're too young,
Too young to really be in love,
They say that love's a word,
A word we've only heard,
But can't begin to know the meaning of,
And yet, we're too young to know,
This love will last though years may go.
And then, some day they may recall,
We were not too young at all.

نات کینگ کول

خیلی جوان

آنها سعی میکنند بما بگویند که خیلی جوان هستیم،
خیلی جوان، برای اینکه عاشق شویم.
آنها میگویند که عشق کلمه‌ایست،
کلمه‌ایست که ما فقط شنیده‌ایم
و هنوز نتوانسته‌ایم معنی آنرا درك نمائیم،
باوجود این، ما خیلی جوان نیستیم
که بفهمیم،
این عشق با گذشت سالها جاویدان خواهد ماند
و آنوقت، روزی ممکن است آنها بخاطر بیاورند
که ما هیچ وجه خیلی جوان نبودیم.

ALL ABOUT HER

(As recorded by Revere & the Raiders on Columbia Records. Lead singer—Mark Lindsay)

When she left, she took my soul,
'Cause she's that kind.
And the wound grows deeper,
With the passing time.
They say I'll soon forget her—
Out of sight, then out of mind.
Like a silent empty bell, I'm a hollow
empty shell—
Without a mind.

People say I'm better off without her.
It ain't true, I just can't live without her.
If she came back to me, I'd take her
back today.
'Cause my world keeps growin' smaller,
Every second, minute, hour she's away.

She stayed till her hands were full,
Then she was gone.
She's a queen, it's her game.
I'm just a pawn.
I know she's used a hundred,
Left them cold and sick and blind.
Couldn't see through her eyes,
She was laughing at me all the time.

I'll try love again and take my chances
like a man,
And I'll give her all the love I can.
And if the same thing happens and I'm
left without a mind,
Like a summer flower that blooms then
quickly dies.
I'll be alive for a time.

Written by Mark Lindsay and Terry Melcher.

همه‌چیز درباره او

زمانی که مرا ترك نمود، روح مرا نیز همراه خود برد.
او کارش اینست.
زخمی که بر من نهاده، با گذشت ایام عمیق‌تر میشود.
آنها میگویند که بزودی او را فراموش خواهم کرد.
اول از نظرم دور خواهد شد و بعد از فکرم بیرون خواهد رفت.
چون ناقوس خالی و ساکت هستم و بمثال صدفی تو خالی و بدون مغز
مردم میگویند حال که از او دور هستم بهتر است
این درست نیست. من بدون او نمی‌توانم زندگی کنم
اگر بطرف من برمیگشت، از همین امروز، او را دوم مرتبه نزد خود نگاه میداشتم
برای اینکه دنیای من هر لحظه، هر دقیقه و هر ساعتی که از او دور هستم
کوچکتر میشود.
او تا زمانی که محتاج بود نزد من ماند.
دیگر رفت
این بازی مخصوص به اوست
او یك ملکه است و من فقط گروگان او میدانم که او این کار را با صدها نفر دیگر کرده است
آنها را کور و بیمار باقی گذاشت و بسردی ترك نمود.
نمی‌توانستم در چشمانش بخوانم که تمام وقت بمن می‌خندید.
یك بار دیگر عشق، شاهسوار امتحان میکند
چون یك مرد
و اگر باز هم همان اتفاق رخ دهد و قدرت فکر کردن از من سلب شود
مثل گل تابستانی، که شکوفه میکند و پژمرده می‌میرد
فقط برای مدت کوتاهی زنده خواهم ماند.
پل روزی و ریچارد

✻ NON PENSARE A ME

Non pensare a me,
continua pure la tua strada
senza mai
pensare a me.
Tanto - cosa vuoi -
c'è stata solo una parentesi
fra noi.

Forse piangerò
ma in qualche modo, bene o male,
tu vedrai
mi arrangerò
anche se mai più
sarò felice
come quando c'eri tu.

La vita
continuerà,
il mondo
non si fermerà.
Non pensare a me,
il sole non si spegnerà
con te.

□ بمن فکر نکن

خوانندگان: کلادیو ویلا - ایوزانیکی
بمن فکر نکن
براه خودت ادامه بده
بدون اینکه بمن فکر کنی
بهر حال - چه می‌خواهی
میان ما فقط اتفاق کوچکی رخ داد
شاید بگریم
ولی بهر حال خوب باید
خواهی دید
که فکری بحال خودم خواهم کرد
حتی اگر خوشبخت‌تر باشم
درست مانند وقتیکه تو بودی.
زندگی ادامه پیدا می‌کند
دنیا باز نمی‌ایستد.
بمن فکر نکن
خورشید خاموش نمی‌شود.
با تو

در تعقیب روباه

جینا با عصبانیت گفت :

ـ چکار می‌کنی ؟ این صحنه مال فیلم بود ، تو فیلمبرداری را خراب کردی!

آلدو نگاهی به اطراف انداخته دید ایناد بیداد ! دخترک راست می‌گوید ، دوربین و بساط براه بود و از این صحنه فیلم می‌گرفت بهرحال نباید از رو می‌رفت:

ـ توی این فیلمهای کثافت جای تو نیست ، برو پی خانه با تو حرف دارم.

دختر را علیرغم تمام اعتراضها به خانه کشیده و او را در اطاقش حبس کرد :

ـ من اجازه نمیدهم فیلم بازی کنی، بعد از مرگ پدرمان مسئول زندگی تو من هستم.

ورود پلیس فرمایشات او را ناتمام گذاشت ، پلیس تمام رم در تعقیب او تجهیز شده بود.

آلدو ناچار به اطاقکی در زیر شیروانی پناه برد تا پلیس جستجویش را کرد و رفت ، در این مدت فرصت کافی داشت که راجع بوضع فعلی و آینده خودش تصمیم بگیرد.

★

دوستان سه‌گانهٔ آلدو از خبر تصمیم «روباه» به دخالت در امر شمش های طلا قوی العاده خوشحال شدند. آنها ترتیب دیدار آلدو را در یک کافه با مردی که واسطهٔ کار بود دادند. این مرد که «اوکرا» نام داشت و با دختر بسیار زیبائی همراه بود به «آلدو» قول داد که اگر موفق شود شمش های طلا را بدون درد سر وارد خاک ایتالیا کند، ۵۰ در صد از سهم فروش طلا را باو بدهد ، قول و قرار گذاشته شد ، حالا باید «آلدو» نقشهٔ کار را می‌کشید و ترتیبات لازم را میداد.

★

در مراجعت به خانه، آلدو دید که خواهرش باز عازم خیابان «و نه تو» شده و باز او را سرمیز پیرمردی چاق پیدا کرد و باز دستش را گرفت و بزور بلند کرد (در این نوبت آلدو لباس را اندازه‌ی تن داشت !). معلوم شد که این دفعه دیگر موضوع فیلمبرداری در کار نیست بلکه دخترک داشته با یک تهیه کننده مذاکره می‌کرده، بهرحال «آلدو» گوشش باین حرفها بدهکار نبود ، خواهر او نباید در فیلم بازی می‌کرد . در همین حال یک اتومبیل شیک آمریکائی رسید و یک مرد میانه سال بلند قامت و خوش قیافه از آن پیاده شد که بلافاصله دخترهای جوان هجوم کرده او را در میان گرفتند . معلوم شد که ایشان آکتور معروف آمریکائی « تونی پاول » هستند که ظاهرا برای بازی در فیلم بدرم آمده‌اند ... جینا میل داشت بماند و هنرپیشه محبوب خود را از نزدیک تماشا کند ولی آلدو دست او را کشید و بزور با خود از آنجا دور کرد. سرراه برای دیدن و بروشدن با پلیس ناچار بسینمائی رفتند که در آنجا یکی از فیلمهای قدیمی تونی پاول را نشان میدادند . با مشاهده این فیلم کم کم نقشه‌ای عجیب در ذهن «روباه» شکل گرفت.

★

« تونی پاول» از قبول پیشنهاد آن تهیه کننده ایتالیائی زیاد راضی نبود چون می‌خواستند در فیلم با رل یک مرد جا افتاده را بدهند و تونی هنوز خود را خیلی جوان میدانست . مباشر او «هری» هرچه می‌کوشید باو بقبولاند که با وضع خراب مادی او قبول این پیشنهاد لازم است، تونی زیر بار نمیرفت ... در این بین آلدو بار دیگر با رابط فروش طلاها تماس گرفته باو خبر داد که راه کار را یافته و باید منتظر شروع کار باشد ، در نوبت بعد لباسی آراسته بتن کرده بازست تمام بعنوان یک کارگردان سینما ، یک فیلمساز موج نو موسوم به « فدریکو فابریتسی » در هتل سراغ تونی پاول رفت .

ـ هلو ، تونی . تو چکار می‌کنی که هیچوقت پیر نمی‌شوی . چقدر این چهرهٔ ترا دوست دارم ، این خطوط کلاسیک چهره‌ترا که آنقدر زیبا و با روح است . باهنگران من آشناشو، آقایان دستیارها و معاونین من هستند.

بدنبال این حرف آلدو همکاران سه‌گانه خودرا به تونی پاول معرفی کرد.

هنرپیشه آمریکائی که از تملق گوئی آلدو خوشش آمده بود ، از او خواست که بنشیند و آلدو نشست و بعد موضوع ملاقات را در میان گذاشت:

ـ رل اول فیلم من فقط برای تو ساخته شده ، تونی . در این فیلم تو نقش دزد معروف روباه را بازی می‌کنی که قصد داری با نقشه‌ای ماهرانه مقداری طلا وارد ایتالیا کنی ، فیلم یک پایان غیر منتظره بسیار جالب دارد . بعلاوه نقش مقابلت بت جاذبه جنسی سینما « جینا روماتیکا » بازی می‌کند.

تونی پاول در حالیکه کاملا احساس جوانی می‌کرد پذیرفت ، وقتی صحبت از امضای قرارداد شد، آلدو برخاسته دو طرف صورت تونی را بوسید :

ـ این هم قرارداد ما . این بوسه باندازهٔ طلا ارزش دارد . فیلمبرداری را هفته بعد شروع می‌کنیم !

★

حالا البته مسئله تهیه وسایل فیلمبرداری پیش می‌آمد ، اما آلدو فکر این موضوع را هم کرده بود . در استودیوی چینه‌چیتای رم و پتوریو دسیکا یک فیلم تاریخی تهیه می‌کرد. آلدو و سه دوستش با لباس رومیان قدیم ، در نقش سپاهی لشگرها وارد محوطه شدند، قرار بود صحنه‌ای از یک توفان شن فیلمبرداری شود و پنکه‌های عظیم بکار افتاده گرد و غبار مصلی براه انداختند ، وقتی گرد و خاک فرو نشست چهارتا از سپاهی لشگرها با شانه یک دور بین فیلمبرداری، چندتا نورافکن و وسایل صدابرداری مفقود شده بود.

یکربع ساعت بعد یک کامیون فیلمبرداری در جاده بیرون شهر رم بسرعت میرفت. بر بدنه کامیون با حروف درشت نوشته شده بود:

فدریکو فابریتسی تقدیم می‌کند:

طلای فاهره ـ با شرکت تونی پاول وجینا روماتیکا!!

★

آلدو جائی را که می‌خواست، بالاخره پیدا کرد . این یک قصبه کوچک و قلبر نشین ساحلی بنام « سوالیو » بود . هنوز از ورود آنها به قصبه نیمساعتی نگذشته بود که خبر ورود یک اکیپ فیلمبرداری همه‌جا پیچیده و تمام مردم در میدان قصبه جمع شدند. آلدو پشت بلندگو قرار گرفته و گفت :

ـ از مردم تکنید دوستان من ما خیال داریم از قصبه زیبای شما فیلمی بسازیم. تمام شما نیز در این فیلم شرکت خواهید کرد، فیلمبرداری شما تفکر می‌کنیم.

مردم تمام کارها را زمین گذاشتند، مادرها به بچه‌ها لباس نو پوشاندند، دخترها دستی توی مرد صورت بردند و جوانها ماهیگیری را رها کردند ، آنها دیگر هنرپیشه شده بودند.

وقتی کارآگاه پلیس قصبه جلو آمد و از آلدو اجازهٔ کار خواست، آلدو نگاهی به قد و بالای او انداخته گفت :

ـ قیافه و هیکل خوبی داری جان تایپ. این هیکل فیلم من خوب میخوره. خوشحال میشوم اگر نقشی در فیلم من بازی کنی!

حالا دیگر جان تایپ خود یکی از مراقبان حسن اجرای فیلمبرداری شده بود!

★

«سوالیو» ورود اکیپ فیلمبرداری را چنین گسترده بود . آلدو فرمانده خواهرش را ازرم آورده‌اند. نقش مقابل تونی را باید او بازی میکرد ، چند ساعت بعد تونی هم با اتومبیل و باتفاق پیشکارش از راه رسیدند. هری پیشکار تونی که به تمام این جریانات از اول متشکوک بود، همینچنان با پلیس بساط شک داشت ولی تونی بحرف او گوش نمیداد، مخصوصا که چشمش به همبازی خوشگلی مثل « جینا» ماتیکاء افتاده بود. جینا نیز از اینکه در مقابل آکتور محبوب و مردرؤیاهایش باید فیلم بازی میکرد سر از پا نمی‌شناخت وی این علاقه خودرا بمحض ورود تونی، با بوسه آتشینی که از او گرفته، ابراز کرد.

بمردم شهر خبر داده‌اند که فردا ساعت شش صبح فیلمبرداری در ساحل دریا آغاز میشود. به آلدو خبر داده بودند که کشتی حامل شمش‌های طلا در این ساعت بساحل نزدیک میشود و باید فوراً محموله را خالی کنند. اما عصر همان روز آلدو در کافه قصبه چشمش بدرابط جریان تحویل طلاها بمردی که «اوکرا» نام داشت افتاد که باز همان دختر خوشگل همراهش بود. وقتی که آلدو با ترس و تعجب از «اوکرا» پرسید آنجا چکار میکند معلوم شد که فروشندگان طلا او را برای نظارت دقیق‌تر کار آلدو فرستاده‌اند و بعبارت دیگر باو اعتماد ندارند!

شب‌شد و عموم اهالی برای استراحت بمنزل رفتند که برای فیلمبرداری صبح زود آماده باشند .

باماهی ۱۰ تومان

خوانندگان ما میتوانند ماشین نویسی فارسی، انگلیسی و آلمانی را بیاموزند

کار و آموزش تلفن ۴۹۴۹۴

ولی همه خوابیدند جینا یواشکی بلند شده بسراغ اطاق لونی پاول رفت که بقول خودش از او بوسیله طریقه آمریکائی یاد بگیرد. اما لونی که درس رسال او دیگر دل و دماغ این‌جور کارها برایش نمانده بود علیه دخترک را خواست. در همین خلال دخترکی که همراه «واوکرا» بود نیز برای شکایت از واوکرا و درددل بنزد آلدو آمد. آلدو برخلاف لونی پاول از این مهمان ناخوانده باميل تمام استقبال کرد. ولی در همین موقع سروکله «واوکرا» پیدا شده با عصبانیت و داد و فریاد دخترک را که معلوم شد خواهر اوست همراه برد. «آلدو» نیز در شماتت کردن به دخترک با «واوکرا» همزبان شد، چون در موضوع ناموس خواهر او خیلی سختگیر بود!

✱

مدتی پیش از ساعت ۶ صبح هرچه آدم در قصبه بود در ساحل دریا جمع شد! کارگردان و فیلمبردار و هنرپیشه‌ها هم آمده بودند و جناب کارگردان مشغول تدارک کار بود که «واوکرا» خود را به او رسانده در گوشش گفت:

- هرجور که میتوانی سر مردم را گرم کن و فیلمبرداری را عقب بیانداز؛ کشتی حامل طلاها بیست و چهار ساعت تأخیر دارد!

برق از کله آلدو پرید. حالا باید چه خاکی بسر میریخت! بهرحال روباه‌کسی نبود که باین آسانی‌ها درمانده شود، رفت پشت بلندگو و خطاب بمردم گفت:

- خانمها و آقایان، فیلمبرداری در ساحل فعلا به تعویق می‌افتد. ما قسمت‌های دیگر را فیلمبرداری می‌کنیم.

قسمت‌های دیگر عبارت از این بود که جناب کارگردان به مردم شهر دستور بدهد از این سر میدان بآن سر بروند و فیلمشان را بگیرد. به هنرپیشه زن و مرد خودش بگوید در کافه بنشینند بدون اینکه هیچ کاری بکنند یا حرفی بزنند و از آنها فیلم بگیرد. وقتی لونی در بارهٔ این موضوع توضیح خواست آلدو گفت:

- ساکت و آرام نشستن و حرف نزدن شما در این صحنه اشاره‌ای به تحیر انسان، از بیان حال خود با دیگران است!

«هری» مباشر لونی که لقلقی بارم صحبت کرده بود سعی می‌کرد باو حالی کند که در رم هیچکس اسم کارگردانی باسم «فدریکو فابریتسی» را نشنیده است، ولی لونی چنان مجذوب زل خود بود که این حرفها بگوشش فرو نمی‌رفت.

خلاصه تمام روز را «آلدو» با همین ترتیب سر مردم را گرم کرد تا عصر، ظرفهای عصر در یک صحنه دسته جمعی مردم که هر کدام سعی داشتند اوی فیلم ظاهر شوند طوری هجوم کردند که هنرپیشه‌های اصلی زیردست و پا رفتند. آلدو مردم را جمع کرده بعد از مدتی سرزنش بآنها گفت اگر این رفتار را ادامه بدهند فیلم را درجای دیگری خواهد ساخت. بعدهم بآنها دستور داد به خانه‌هایشان بروند و برای فردا صبح ساعت ۶ آماده باشند.

در این خلال مادر «آلدو» که از دخترش جینا کارت پستالی دریافت کرده و خبر فیلمبرداری را شنیده بود، با عجله دست و پایش را جمع کرد و روانه «سوالیو» شد. پلیس هم که شب و روز مراقب منزل «آلدو» فراری بود در تعقیب مادر او روانه شد.

✱

صبح روز بعد باز مردم قصبه در ساحل جمع شدند. «واوکرا» مأمور راجع، به آلدو خبر داد که کشتی حامل طلا این دفعه حتماً وارد خواهد شد. همینطور هم شد. کشتی از دور نمودار شد و «آلدو» مردم قصبه را در یک صف دو نفری از کنار اسکله تا خشکی ردیف کرد (لونی پاول هم جزو آنها بود) و گفت که کشتی با ملدار بار شمش فلاپی طلا وارد می‌شود و آنها باید شمش‌ها را دست بدست به کامیونی که کنار ساحل ایستاده بود تحویل بدهند.

کشتی در کنار اسکله پهلو گرفت و کار خالی کردن بار طلا و دست بدست دادن شمش‌ها شروع شد. اهالی قصبه با نهایت حرارت و شدت کار می‌کردند و دوربین فیلمبرداری هم براه بود!

در همین اثنا سروکله قایق‌های پلیس از اطراف پیدا شد. برای مردم قصبه این هم قسمتی از داستان فیلم بود اما «آلدو» دستور داد که لنگر کارها را تمام کنند و تا پیش از اینکه قایق‌های پلیس بسر سد کار بارگیری کامیون انجام شده بود. در همین موقع «واوکرا» که سر «آلدو» را گرم میدید پشت رل کامیون جست و روشن کرد و کامیون بسرعت براه افتاد.

✱

در جاده‌های مارپیچ و گردنه‌های کوهستانی تعقیب و فراری عجیب آغاز شد. جلوتر از همه کامیون حامل شمش‌ها و بدنبالش اتومبیل حامل آلدو و دستیارانش و آخر سر اتومبیل‌های پلیس میآمدند. پلیس بمحض رسیدن، لونی پاول و میباشرش را دستگیر کرد و داد و فریاد اعتراض آنها خود برگرمی و حرارت این صحنه صد چندان میافزود!

فراریان و متعاقبین در میان جاده‌های مه‌گرفته بالاخره در یک نقطه روبروی هم سر درآوردند و فرار خاتمه یافت. اما این وسط کامیون حامل طلا

بقیه در صفحه ۳۵

Preminger 'Otto

● **اتو پرمینجر** (کارگردان ، تهیه کننده) متولد وین، اتریش (۱۹۰۶) - تحصیلات : لیسانسیه حقوق و فلسفه - شروع کار در تئاتر از ۱۷ سالگی بعنوان هنرپیشه - ۱۹۳۶ : شروع کارگردانی تئاتر - احراز جائزه‌ی ماکس‌راینهارت بعنوان‌مدیر تئاتر «جوزفاشتات» وین - کارگردانی‌حدود پنجاه نمایشنامه - ۱۹۳۱ : کارگردانی اولین‌فیلم-۱۹۳۶: عزیمت به‌امریکا- کارگردانی تئاتر در نیویورک - عزیمت به‌هالیوود و کارگردانی‌دوفیلم- بازگشت به نیویورک و کارگردانی تئاتر - عزیمت مجدد به هالیوود در ۱۹۴۱ : هنرپیشه فیلمهای نی‌زن سحرکننده - حاشیه برای تصحیح - آنها مرا تسلیم‌کرده‌اند- ازاینجا بکجا میرویم - بازداشتگاه شماره۱۷- تهیه‌کننده اغلب فیلمهای خویش - ۱۹۶۱ : کارگردانی پس بسرگزیده منتقدان در تئاتر .

فیلمها : (دراتریش) عشق بزرگ (۱۹۳۱) — زیرجادوی تو(۳۶)- خطر : عشق‌درحال‌کار است (۳۷) - حاشیه برای تصحیح (۴۳) - عزیزم در این‌خلال (۴۴) - لورا (۴۴) - افتضاح‌رویال (۴۵) - فرشته سرنگون(۴۵) - تابستان صدمین‌سال (۴۶) — همیشه عنبر(۴۷) - دیری کیبون (۴۷) - خانم خزیوش (۴۸)- با همکاری ارنست‌لوبیچ) - بادبزن (درتهران : بادبزن خانم ویندرمیر - ۴۹) -گرداب (۴۹) - آنجاکه پیاده‌رو تمام‌میشود (۵۰) -نامه سیزدهم (۵۱) - فرشته‌صورت(۵۲)- ماه‌آبی است (۵۳) - رودخانه‌ی بازگشت (۵۴) - کارمن‌جونز (۵۵) - محاکمه قتلامی بیلی‌میچل (۵۵) - مرد بازو طلائی (۵۶) - زن‌مقدس (۵۷) - سلام برغم (۵۷) — پورگی‌وبس (۵۸)-تفریح یک جنایت (۵۹) - مهاجرت (درتهران : اکسودس -۶۰) -اطلاع ورشایت(۶۲)- کاردینال (۶۳) - بانی ایک گمشده (۶۴) - در راه خطر (۶۵) — بشتاب غروب (۶۷) .

Prentiss ,Paula

● **پائولاپرنتیس**(آکترس) : اسم اصلی :پائولاراگوسا- متولد سان‌آنتونیو ، تگزاس ، آمریکا (۱۹۳۸) - تحصیلات : دانشگاه‌نورث‌وسترن- مدل عکاسی - فیلمهای عمده : آنجاکه پسرها هستند - مجردی در بهشت - ماشین ماه عسل — متولد اقلی - در راه خطر - ورزش مورد علاقه مردان (در تهران : مرد مورد علاقه) - تازه چه‌خبر گربه کوچولو ؟

Presley , Elvis

● **الویس پرسلی** (آکتور - خواننده) - متولد تاپیلو، میسی سی‌پی ، آمریکا (۱۹۳۵) - تحصیلات : دبیرستان — مشاغل مختلف - خواننده وگیتاریست گروپهای سیارکوچک بازی درفیلم‌از ۱۹۵۶ بافیلم: مرا لطیف دوست بدار - فیلم های بعدی : دوست داشتن تو - راک درزندان - سلطان کزبول (در تهران : کاباره کزبول) - نغمه‌های سربازی - ستاره سوزان - وحشی درشهر - هاوائی آبی - درتعقیب رویا - کیدگالاهاد -دختراندختر، دختر! - اتفاق درنمایشگاه‌جهانی - تفریح درآکاپولکو - عشق‌درلاس‌وگاس دختر عمویت را ببوس - دوره‌گرد - دختران خوشحال - تلفنکم بسته — تعطیلات حرم - بهشت‌به‌سبک‌هاوائی - فرانکی‌وجانی - تعطیلات درکالیفرنیا خوانندا ترانه‌های متعدد .

Presnell , Robert

● **رابرت پرسنل** (سناریست): متولد شیکاگو، ایلی نویز، آمریکا (۱۹۱۴) -تحصیلات: دانشگاه‌های انگلستان-سوئیس وآمریکا-خبرنگارجرایدـ نویسنده‌رادیو،رمان‌نویس - نویسنده برنامه‌های‌تلویزیونی- فیلمهای عمده- زندگی‌شیورجه - مردی دراطاق‌زیرشیروانی - افسانه‌گمشدگان -لوطه قلب ها - نگذار کسی نوشته قبرمرا بنویسد .

Pressberger, Emeric

● **امریک پرسبرگر** (تهیه‌کننده ، کارگردان ، سناریست) : متولدمجارستان (۱۹۰۲) - تحصیلات : دانشگاه‌پراگ - نویسنده جراید - نویسنده سناریو : یک‌بعد ازظهر بارانی - مبارزه‌جولی - زیر دریای‌شماره ۱۹ - قاچاق -فرما ندهاسکادران ایکس - بنیان‌گزار مؤسسه فیلمسازی آرجرز (باتفاق مایکل‌پاول) درسال ۱۹۴۱ — کمک تهیه‌کننده : ناوگان تفریحی - برنده اسکار بهترین سناریو اصلی سال ۱۹۴۳ برای فیلم : مهاجمین - فیلم های عمده (کمک کارگردان باتفاق مایکل پاول) : زندگی ومرگ کلنل بلیمپ - داستانی ازکنتربری-میدانیم‌کجا میرویم- پلکانی به بهشت- نرگس سیاه -گلنهای قرمز- اطاق‌کوچک سیاه- افسانه های هوفمان — قلب‌وحشی- اوه روز الیندا - نبرد رودخانه پلیت - برخورد در مهتاب - تهیه کننده : معجزه درسوهو .

خودتان
یکزوج قلم وخودکار
شیفرز
هدیه کنید
ویک عمر ممنون باشید .

نادری - چهارراه قوام‌السلطنه - تلفن ۴۷۵۰۹

بیتل‌ها کماکان دراوج شهرت هستند

● مطبوعات در «کاریر» هنرمندان همیشه رل عمده‌ای را بازی کرده است ، در اواخر سال گذشته مسیحی با یك رفراندوم نیمه رسمی یکی از مجلات موزیك انگلستان که طی آن گروه « بیچ بویز » را محبوب‌ترین گروه معرفی کرده بود، موقعیت بیتل‌ها بخطر افتاده بود .

شاید اگر بیتل با این رفراندوم شهامتشان را از دست میدادند و از میدان بیرون می رفتند امروز کاملا نابود شده بودند ولی حالا با آهنگ‌هائی که اخیراً از طریق صفحه بیرون داده‌اند بهترین موقعیت‌ها و بهترین فروش صفحات کماکان متعلق به آنهاست . آخرین صفحه آنها Strawberry Fieldz Forever در انگلستان با فروش بسیار خوبی مواجه شده است . رادیو تلویزیون انگلستان در هفتهٔ گذشته چند ساعت از برنامه‌اش را صرف نمایش فیلمی از بیتل‌ها کرده بود که توسط «پیتر گلدمن» ساخته شده است . تماشاچیان تلویزیون انگلستان دراین فیلم بیتل‌ها را می‌بینند که سوار بر اسب درخیابانهای انگلستان گردش می کنند.

درحال حاضر بیتل‌ها شب و روز، خودشان را برای ضبط یك صفحه ۳۳ دور که از ۹ آهنگ تشکیل شده ، آماده می کنند . یکی از این ۹ آهنگ « When I'm 64 » نام دارد که بااستیل آهنگ‌های سالهای ۱۹۲۰ نواخته‌شده .

ماهی ۳۰ تومان

زبان انگلیسی و آلمانی بطور خصوصی

باتضمین موفقیت

تلفن ۴۹۴۹۴

از صبح چهارشنبه در

مولن روژ ـ مهتاب دیانا ـ کریستال اسکار ـ برلیان زهره

۵۰٫۰۰۰ ریال جایزه

خواهش داریم بتوضیحاتی که قبل از فیلم میلیونرهای گرسنه داده شده بدقت توجه فرموده نظریات خود را بما بنویسید و برنده پنجاه هزار ریال جایزه شوید .

یک فیلم از مولن روژ

میلیونرهای گرسنه

یک ایمانوردی کتایون

کاهی کسروی تهکیان . مقبلی

هدید . حسینقلی . پدی . جلالی . رفیع

بهمنشیر شهرام ۹ شهلا

کارگردان

سعید

ریاحی

خودمان برگردیم به‌تغییر حالت بعضی از مشاغل اصلا شریف ، به ادعاهائی خارج از قاعده . اگر من یك «لولو» ، یك‌حیوان‌ترس انگیز در خیال خود داشته‌باشم، همان هنرمند وادائی وروشنفکر افاده فروش است .

بسیاری از همکاران‌من‌نقش کار گردان را بازی می کنند . آنها روی پلاتو باهترپیشه خود هنگام‌کار مسابقه میگذارند ، با آن لباسهای مخصوص وآن‌فریاد های، «دوربین!» ، «شروع !»این یك تملق و خوش خدمتی خالص نسبت به خویش است ، خوش خدمتی زیان‌آوری، چون روی آنچه که خلق میشود منعکس میگردد وخسارت میزند . بنظر من بهترین میزانسن‌فیلم آنست که اصلامعلوم‌نشود میزانسن‌شده است .

من از هنرپیشه ام در جنبه ذهنی واحساسی ، یك‌تمرکز کلی میخواهم بنظر من ، وقتی برای هنرپیشه آنچه را که میخواستم تشریح کردم و باو فهماندم ، وظیفه دارم که دیگر خودرا کنار بکشم ، بمعنای خاص آنچنانکه دیگراو مرانبیند وبمن‌فکر نکند تابتواند دقیقاً مانند آنکه روی صحنه تآتر است و پرده بالارفته است‌بازی کند ،وقتی‌دوربین‌شروع بکارمیکند و کمك‌فیلمبردارفریاد میکند «دوربین !» ، هنر پیشه بخوبی‌کارگردان‌میداند که‌دوربین میچرخد،پس برای چه‌درآنموقع که‌او سعی میکندخودرا متمرکز کند ، رشته افکارش را با فریاد «دوربین!»،پاره کنم .

تقریباً همه هنرپیشه‌هائی که که برای اولین بار بامن کارمی کنند این روش بنظرشان عجیب میآید ودر ابتدامنتظرند که‌کسی فرمان‌شروع بازی رابآنها بدهد .

ادامه دارد

کانادا درای
نوشابه
سلیقه‌های عالی !

ماهنامه
ستاره‌سینما
(سینمای نو) شماره ٦
برای تماشاچیان متفکر سینما
درهمین ماه منتشر میشود

گفتگو با منکیه ویتس

کایه ـ باملاحظه شما درهنگام کار این احساس را کردهام که هیچ چیز باندازهٔ جنبه هنرپیشگی و انسانی برای شما اهمیت ندارد...

منکیه ویتس ـ این تظاهر، توجه همیشگی و انحصاری است که من برای وجود انسانی وموقعیت ورفتار او دارم. اما تصورمیکنم که در حرفهٔ من تأثیرات بصری نیز حائز اهمیت باشند. اهمیت دارند از این لحاظ که درنهایت میتوان فیلم صامت هم ساخت.

کایه ـ گفتنی است که شما نظریه «هنر برای هنر» را بمسخره میگیرید.

منکیه ویتس ـ بازدراینجا بآن فرض «مضحکه‌های باارزش» باید برگردیم. فکر نمیکنم از «اشیل» گرفته تا امروز هنرمندی واقعی در دنیا وجود داشته باشد که مدعی ساختن یك «اثرهنری» باشد. این ادعا را فقط یك حقه بازمی کند. حقه‌باز میگوید «من یك هنرمندم» اما وقتی انسان هنرمند میشود که کارش بعنوان اثر هنری ساخته شود. درسینما هم وضع بهمین منوال است چه فیلمسازان متعددی وجود دارند که میگویند، «ببینید من با دوربین چه میکنم، حرف میزنم بچالاکی یك گربه هستم!» این ادعا نه نشان هنراست و نه کارخوب سینمائی.

تکرار میکنم، آنچه برای من جالب است خلقیات زمان ماست زیرا که از آن انسانهای این عصر است. من سعی میکنم این خلقیات را به عادلانه ترین شکلی نشان دهم. ما برای ارتباط بایکدیگر، در درجه اول به زبان وتکلم متوسل میشویم وبعد به ـ حالات، تعلیقات، رفتار ها و محیط که هریك تأثیری روی آنچه که میکنیم وآنچه که هستیم می گذارند. من میکوشم باین وسائل ارتباطی، اهمیت شایسته شان را ببخشم. اگر مردی کیفم را بدزدد و در خیابان بدود، دنبالش می کنم.

این یك عمل فیزیکی است. اما اگر مردی بمن دشنام بدهد من هم دشنام میدهم ولی توجه میکنم که این کار بصورت یك اصطکاك خشن درنیاید. هیچدلیلی نمی بینم که پاسخم را جز بزبان دشنام بزبان دیگری بدهم.

در موارد دیگر میکوشم زندگی و رفتار انسانها را با بخشیدن یك شکل غیر واقعی و نسنجیده بآنها بوسائل فنی، تغییر شکل ندهم. همچنین بدنبال این نیستم که، آنچه را که باید یك عمل و آکسیون باشد، بصورت گفتگو درآورم.

کایه ـ دوچیز درفیلمهای شما جنبه اصلی و اساسی دارد، آکتور ومحیطی که او را احاطه می کند. میخواهم خودتان در بارهاش صحبت کنید.

منکیه ویتس ـ اما اگر بخواهیم از آنچه که آکتور را احاطه کرده حرف بزنیم، دیگر ازخودش نمیتوانیم صحبت کنیم. ما آکتور را بعداز آنکه دکوری که او در آن ظهور وتحول میکند پایان یافت انتخاب میکنیم. برای همه چیز درباره او، من محیط وفضای تئاتری انتخاب کردم زیرا میخواستم حرف تئاتر را بزنم. برای «مردم حرفش را خواهند زد» از محیط طب استفاده کردم و آنچه که میخواستم در «آمریکائی خاموش» بگویم جز در کادر ویت نام مقدور نبود. زمینه «پنج انگشت» نمیتوانست جائی جز آنکارا بسا محیط عجیب و فاسانه‌ای جاسوس خیزش باشد چون من درست میخواستم ازهمین وحشت انتریك‌های بین‌المللی صحبت کنم. درتمام این فیلمها دکوری وجود دارد که من انتخاب میکنم و بعد در صدد کشف و روپاندن آن برمیایم وقتی دکور مستقر شد من تصمیم گرفتم که چه میخواهم بگویم، وقت پیدا کردن بهترین هنرپیشه برای اجرای آنچه که من میخواهم میرسد..

کایه ـ پس دکور است که پرسوناژها را می آفریند...

منکیه ویتس ـ مردم مسؤول ایجاد چیزهای دور و بر خود هستند اما بعد، همین محیط روی خود آنها اثر میگذارد. مثلا بیغوله‌های موجود درشهرهای بزرگ را مجسم کنید. بیغوله‌ها را ما بوجود میآوریم اما همانها ساکنین خود را میآفرینند. ماهستیم که یك طبقه اجتماعی متوسط وابله را خلق می کنیم اما همین طبقه است که آدمهای ابله را میآفریند، نمیشود گفت که انسان با محیط او کدام اول بوجود آمده است... وجودش هم بهمین طریق.

کایه ـ **هنرپیشه‌ها را چطور انتخاب می کنید؟**

منکیه ویتس ـ اولین دلیل انتخاب من اینست که هنرپیشه‌های خیلی خوب و بخصوص بازکوئی باشند. اگر آکتور نقش خود را نفهمد، آنچه را که خودمیخواهد بگوید وآنچه را که من میخواهم بگویم نفهمد، غیرممکن است بتواند آن فکر را بمردم منتقل کند.

دراین مورد هم من با بسیاری ازهمکارانم اختلاف دارم. من گذشته ازاشتراك فکری ومغزی تماشاچی که درصدد بدست آوردنش هستم، سعی میکنم ازاشتراك احساسی وتأثیری تماشاچی هم که بسیار اساسی است برخوردار شوم. پس هنرپیشگانی لازم دارم که استادی فراوان درحرفه خود و معرفت وآشنائی کامل با تماشاچی داشته باشند که حس کنند درچه مواقعی آنها راتحت تأثیر قرار میدهند. درموارد دیگر مسخره‌ام میآید که آکتر پسی روی پلاتو در صورت لزوم برای گریاندن تماشاچی، گریه میکند یا نکند. این یك حرفه شده است. لازم است که آکتور آنچه را که من میخواهم ازاو بگیرم بفهمد، آنرا تفسیر کند وبرگرداند. این وظیفه اوست امروز مزخرفات زیادی درباره حرفه هنرپیشگی گفته میشود بخصوص دربعضی کلاسهای هنرهای دراماتیك ودیگر دستجاتی که مردم وقت خود را بقلمبه گوئی برای یکدیگر در آن میگذرانند، چیزهائی گفته میشود که ربطی باحرفهٔ هنرپیشگی ندارد. بازی کردن بدون تماشاچی که بازی کردن نیست. تماشاچی برای هنرپیشه، حکم اتومبیل را برای راننده دارد. تنها کافی نیست که یك فرمان خیالی را در دست بگیری و بگوئی من اتومبیل میرانم تا آنکه در یك جاده واقعی شوی. کارمن، کارهنرپیشگی کار کسی که در یك رشته هرچه باشد کارمی کند، بجانب یك هدف سوق دارد و آن تماشاچی وتنها تماشاچی است.

کایه ـ اما موقع کار شما را دیدهایم که مدت درازی را بـه گفتگو با یك هنرپیشه میگذرانید ودستورهای خود را باو میدهید.

منکیه ویتس ـ مدت درازی را بحرف زدن باهنرپیشه صرف نمی کنم. من افکار خیلی متمرکزی بعنوان کارگردان روی پلاتو دارم. باز هم لازم است که بآن «مضحکه های باارزش»

تازه ترین طرحهای لباس
روپیس، مانتو، لباس شب، بلوز و دامن
اشیا، لوکس
مزن شارم
خیابان فرصت شیرازی
شمارهٔ ۹۲
تلفن سالن اختصاصی مزن شارم سفارش شما برای تهیه لباس میپذیرد تلفن ۴۸۲۲۹

سه‌چهره (بقیه)

تشویش میکند :

- نمیدانم این بچه بیچاره می‌تواند دود وسوزسرما را تحمل کند. تازه از سرما خوردگی بلند شده : صد تا آمپول بیشتر خورده . حتماً ذات‌الریه می‌گیرد .

اما « باردو » تا پایان صحنه جان بدر می‌برد ، زنده میماند که عکاسها باسروصدا دنبالش بدوند و بریژیت هم از جلوپا به فرار بگذارد وخودش‌را توی ماشین‌اش که باموتور روشن منتظراوست، بیاندازد .

عکاسها، وابسته به برجسته‌ترین و معروفترین و پرتیراژترین نشریات فرانسه ، مثل توله های وفادار از اول تا آخر فیلم همه جا باردو را دنبال می‌کنند . یك لحظه ازاوغافل نمی‌شوند،چون‌می‌ترسند درهمین لحظه رقیب ایشان عکسی بگیرد که جالب‌تر ازمال آنها باشد .

اما روز بعد تا آخرین روز فیلمبرداری، روزسرخوردگی آن بود. بریژیت معلوم نبود چرا آن روز حال مساعدی ندارد ، بازی‌اش خوب نبود، اوضاع خوب نبود . استودیو را بروی عکاسان وخبرنگاران بستند. بمن بهرحال‌اجازه ورود اعطا شد . با « باردو »ی ستاره روبرو شدم . گیرم درحالی نه‌چندان‌مساعد،عصبانی و مشوش ، ولی در حال کار .

دراین‌صحنه که ظاهراً باید در فرودگاه لندن می‌گذشت « لوران » مرد محبوب بریژیت برای ابد از زندگی او خارج می‌شد و بریژیت بایدبفراوانی اشك میریخت .

افسوس که بریژیت‌هنرپیشه‌حتی یك‌قطره اشك‌نیز نمی‌توانست بدیده بیاورد . بغض‌کرد ، اخم‌کرد ، توی خودش فرورفت . سردر دست گرفت ولی فایده‌ای نداشت . راه افتاد و رفت بطرف رختکن ، با گروهی از تسلی‌دهندگان به‌دنبالش .

ده‌دقیقه بعد، بازگشت‌وکارگردان فیلم، «سرژ بورگینیون» نفسی براحت کشید .

داشت سیگار دود می‌کرد و چشمش را بجلوی پایش‌دوخته بود. دورش‌را خیل ملازمان‌گرفته بودند.

باردیگر سعی‌کرد و بار دیگر بی‌فایده بود . بالاخره مسئله را با چکاندن چندقطره‌ای مخصوص اشك آوردن‌درچشمان‌اوحل کردند. کارگردان راضی بود .

- هر کس می‌تواند با وسایل مصنوعی گریه‌کند ، اما بریژیت‌حتی اگر بدروغ اشك بریزد با تمام وجودگریه می‌کند .

ساعتی‌بعد برای صحنه بعدبه‌عکاسها اجازه ورود داده شد . این صحنه زیرباران شدید بازی می‌شد .

بدبختانه جای ماشین تولید باران و پنکهٔ باد بدجوری‌تعیین شده بودو هنرپیشه‌ها خیلی زودترازموقع معین خیس‌آب شدند . بریژیت‌بطرف کارگردان رفت و کلماتی که مثل رگبار مسلسل ادا می‌کرد گویا بیان کنندهٔ نظر فصیح او نسبت به دستگاه‌باران ، کارکنان استودیو ، کارگردان وتمام این‌فیلم‌بود .

وضع ماشین باران را درست کردند ودراین خلال بریژیت‌که لب بغض‌کرده‌اش بیش از هر وقت جلو آمده بود، به‌خشك‌کردن خویش‌مشغول شد . بعد از یك آزمایش که در آن هنرپیشه بدل‌های بیچاره خیس شدند اوضاع روبراه شد .

در این موقع ساعت هشت شب شده بود وکارکنان استودیو مثل‌تمام فرانسویهای اصیل به فکر شکم خود افتاده بودند ، کارگردان باخواهش‌و تمنا آنهارا برای چنددقیقه‌ای‌اضافه کار نگهداشت .

باردیگر کار از سرگرفته شد ، کارگردان بمن‌گفت :

- باید قاعدتاً این صحنه‌ها را دراسکاتلند می‌گرفتیم ولی بریژیت تازه‌ازهوای‌گرم‌جنوب فرانسه برگشته بودومن نمی‌خواستم سرما بخورد .

با درنظرگرفتن اینکه بریژیت دوبار ضمن فیلمبرداری همین فیلم مریض شده بود . این احتیاط بجا و معقول بنظر میرسید . امااین صحنه های‌خیس‌وبارانی‌رامعروفترین‌زن‌دنیا باخوشروئی‌تمام‌ایفاکرده‌بودمخصوصاً که باید در صحنه بعد حتی ازاین هم خیس‌تر می‌شد .

بعد بطرف برگه مصنوعی که در استودیو ساخته بودند رفت چکمه‌های بلندکه تابالای زانومیرسید بپا داشت‌ویك قلاب ماهیگیری‌دردست گرفته بود ، ته قلاب یك ماهی‌وصل کرده بودند . سر علامت مخصوص ، بریژیت با ژستی بسیار واقعی تعادل از دست داده در آب غلطید .

وهنگامی‌که ، چشم بسته، سراپا آب چکان ، موهای خیس و آشفته سر اززیر آب درآورد، باردیگر بوضع غیرقابل توجیهی یك دختر بچه شده بود ، ساده ، شاد ، معصوم و دوست‌داشتنی.

دایان سیلنتو (بقیه)

جرعه‌ای مینوشد ، چشمهایش حالتی عمیق می‌گیرد و میگوید :

- اما من انگلستان را هم خیلی دوست دارم . ببینید چه برسر این‌کشورآمده است . بسیاری از مردم خیال می‌کنند که انگلستان پیشاهنگ پیشرفتهای اجتماعی است و حق هم دارند. اما میدانید چرا بااینحال، جوانان انگلیسی براه‌کج افتاده‌اند ؟ برای‌آنکه انگلستان مرد قدرتمند خود چرچیل را ازدست داده است . کشورهای دیگرراهم‌نگاه‌کنید.

فرانسه دوگل‌دارد ، اسپانیا فرانکو وپرتقال ، سالازاررا. این‌مردها بفکرجوانان‌هستندوجوانان‌هم‌متکی‌بآنها. امادرانگلیس هیچکس به‌ویلسون نمی‌اندیشد.

من ششمین وآخرین فرزند پدر ومادرم بودم . (پدرش یك جراح استرالیائی است باسم سررافائل سیلنتو). آنها کاری بکار من نداشتندکه‌آیا به‌قراردادها احترام میگذارم یا نه ، آنها هیچگاه یك ارزش اجتماعی را بمن تحمیل نکردند.منهم‌میخواهم همین رفتار را با بچه‌هایم (جووانا۹ ساله ازشوهراولش، جیسون ۴ساله ازشون‌کانری) داشته باشم.

ازآنوقت تابحال همه‌چیز عوض شده است حتی‌سینما. بین سالهای ۳۰ و ۴۰ فیلم موزیکال حاکم برسینما بود وهیچ چیز برترازیك صدای خوب شمرده نمیشد . امروزحرکت اهمیت‌دارد اساس و پایه فیلم های جیمزباند هم همین حرکت دوربین و هنرپیشه‌هاست . من بنوبه خود فن حرکت و رفتار را پیش یك استاد سوئدی یادگرفتم ، شون کانری را هم پیش او فرستادم . حرکات حساب شده وزیبای شون نتیجه تعالیم همین استاد است . لارنس‌آلیویرهم‌کلاس این استادرا دیده‌است.حالاعامل‌توجه دریك هنرپیشه همه‌بدن اوست نه‌فقط صدایش .

رودریك مان

دون‌ژوآن (بقیه)

ایتالیافیلمبرداری میکردند.

★

□ کارسینما را چطور آغازکردید ؟

رابرت هوفمان :

دربیستمین باری که از خانه فرارکردم، بپاریس رفتم ودر آکادمی هنرهای دراماتیك نام نویسی‌کردم و بعد وارد کارتئاتروسینما شدم.

□ چطوروارد سینمای ایتالیا شدید؟

رابرت هوفمان :

کارلو لیتزانی‌مرادریك برنامه تلویزیونی کودکان‌که من نقش رابینسون کروزو را بازی‌می کردم ، می‌بیند و به این‌فکر می‌افتدکه‌من‌می‌توانم‌پرسوناژ اول‌فیلم« بیدارشو برای نبرد» اورا بازی‌کنم .

□ به چه علتی همیشه در فیلمها ، بشما رل آدمهای بدجنس را محول می‌کنند ؟

رابرت هوفمان :

مقصراصلی باید چشمانم باشد که برنگ یخ است. شایدهم بخاطر اینکه یك نوع حالت خشنی درچهره‌ام وجوددارد.

□ دربرابرزنهاچطور آدمی هستید : شیرین‌یاسرد؟

رابرت هوفمان :

اگرعاشقم بشوند ، شیرین و شیرین .

□ ما خیلی‌خوب می دانیم‌که شمامیان زنها خیلی آدم موفق و خوش شانسی هستید . حالا بگوئید ببینیم: « چطور یادگرفتید زنها را دوست داشته باشید ؟ ».

رابرت هوفمان :

راستش را بخواهید شخصا هرگزکاری نمی‌کنم که زنها ازمن خوششان بیاید . اولین دختری‌که‌عاشق من شدموقعی بودکه من سیزده سال‌داشتم وبا همدیگردریك کلاس‌درس میخواندیم. دختر بسیارشیرین وظریف و خوشگلی بود: یك آدری هپبورن سیزده ساله . او برای‌درس خواندن به‌سالزبورگ می‌آمد و خانه اش دوازده‌کیلومترازمدرسه مان فاصله داشت و هرروز عصر وقتی درسمان تمام میشد او مرا با دوچرخه اش بخانه‌ام می‌رساند. این داستان بخانه رساندن هنوز ادامه دارد...

□ پس با جوانان امروزی موافق هستید که میگویند : « مرگ برجنگ. زنده باد عشق » .

رابرت هوفمان :

کاملا موافقم . من این نسل فعلی را می‌پرستم : بچه‌های امروزی بالاخره جرئتی از ازخودشان نشان داده‌اند و کارهائی‌خلاف‌کارهای سایرین می‌کنند.هرجوردلشان بخواهد لباس می‌پوشند وهرکاری که خوششان‌می‌آیدمیکنندوخلاصه موجودات‌قابل‌تحسینی هستند. آفرین .

پایان یك (بقیه)

وارد صحنه میشوند، این‌دو، دو دوست صمیمی هستند. دین‌دوستش را سرزنش میکند که با رابطهٔ نامشروع‌خود باپاتزن، خوشبختی خانوادگی و سعادت‌دوازده‌ساله زناشوئیش رابخطر انداخته‌است. بعد تصمیم میگیرد که‌برای‌نجات خانوادهٔ دوست خود، در صدد فریفتن دل‌معشوقه او برآید که هنوز وی‌رانادیده است. بتصور آنکه این معشوقه، استلااستیونس کارمند فروشگاه بزرگ‌الاکی‌دالاك است، دین‌مارتین‌برای‌او آپارتمانی اجاره میکندواستلا این‌را بحساب درخواست ازدواج میگذارد.

لحظهٔ‌حساسی است. هیدین‌مارتین و هیجری‌لوئیز کارشان تمام شده‌و برای هواخوری‌بحیاط استودیو آمده‌اند. همه منتظرند که‌برخورد این دورا ببینند. آیا پشتشان را بهم میکنند باتظاهر باینکه یکدیگر را ندیده‌اند! اماته، یك‌اشاره دوستانه بینشان ردوبدل میشود وهمه‌نفسی‌براحت میکشند.

در تعقیب (بقیه)

بوضع حیرت‌آوری مفقود شده بودو بالاخره هم پیدا نشدکه نشد!

محاکمه متهمین این قضیه نیز خود صحنه جالبی از یك‌فیلم‌عجیب‌و غریب را تشکیل میداد. «آلدو» با قیافه‌ای معصوم خود را بکلی بیگناه میدانست و میگفت جز کارگردانی‌فیلم هیچ عملی ازاوسر نزده. اماداد‌ستان برای اثبات مدعای خویش و بطلان حرف «آلدو» دستور داد فیلمی که‌آلدو و همکارانش گرفته بودندودر دادگاه نشان دهند. فیلمی بود با تکه‌های گسسته و پرغلط و پراکنده‌از آدمهائی که بخود و بجهت اینطرف وآنطرف میرفتندو در هم میلولیدند بدون اینکه حرکات ایشان هدف و مقصودی داشته باشد. وقتی‌چراغهای سالن‌روشن‌شدمردی درمیان‌تماشاچیان برخاسته و با حرارت شروع به کف زدن کرد:

ــ براوو، آفرین! شاهکاربود، این فیلم از یك نابغه بود! بقدراثر جاودانی بود!

پلیس تماشاچی مزاحم را در میان‌گرفته بزور ازسالن خارج کرد. بعداً معلوم شد جناب اینان «ماریو استاوولی» بزرگترین منتقدسینمائی ایتالیاست!

*

«آلدوراتوچی» بینجال‌زندان با اعمال شاقه محکوم‌شد. سایرمتهمان را نیز آزاد کردند. اماآلدودرپایان محاکمه به صدای بلند اعلام کرد که روز اول‌آوریل سرساعت ۳ بعدازظهر از زندان خارج خواهد شد!

روز اول‌آوریل تعداد نگهبانان محوطه باغی‌که زندانیان محکوم به اعمال‌شاقه درآن‌کارمیکردندو برابر شده بود. پرندگان با نوای خوش فرا رسیدن بهار را اعلام می‌کردند. «آلدو» لحظه‌ای دست ازکار کشیدکه عرق از چهره پاك‌کند.

نگهبانی‌که‌کنار او بودسلقمه‌ای بوی زد:

ــ کارت را بکن. یااینکه بجنب.

آلدو بلحنی مدبن‌گفت:

ــ من زندانیم، برده نیستم.

ــ ساکت، کارت را بکن، زود باش.

آلدو ناگهان بیك حرکت کلاه از سر نگهبان برداشته از روی دیوار بآن طرف پرتاب‌کرد. نگهبان با خشمی شدید یك قدم دیگر پیش آمده بطرف دروازهٔ زندان‌اشاره‌کرد وگفت:

ــ برو بیاورش.

ــ خودت برو.

ــ گفتم بروکلاه را بیاور.

ــ گفتم خودت بیاور.

نگهبان لوله تفنگ را راست سینه زندانی‌گرفته‌گفت:

ــ برو بیاورش.

«آلدو» با زست لیلیپوتانه بالا انداخته با قدمهای آرام بطرف دروازه رفت. آن سوی‌دیواردوستان با اتومبیلی منتظر بودند!

...تا امروز که هنوز اثری از «روباه» بدست نیامده. تا باز کجا سروصدای شاهکارکارهای بلندشود!

مجله ستاره سینما

تکشماره ۱۰ ریال

زیر نظر شورای نویسندگان

صاحب امتیاز: پ ـ گالستیان

دوره جدید شماره ۱۹۰

(سال چهاردهم ـ شماره مسلسل ۵۶۰)

تهران، چهارراه شاه ـ پاساژ دیبا ـ آپارتمان ۸

تلفن ۶۴۰۷۳ ـ ۶۰۴۰۷

چاپ سه خیابان نادری کوچه گوهرشاد ـ تلفن ۴۳۹۱۲

گراور: ازگروررسازی جواهری تلفن ۳۳۴۱۱

در سینماهای:

رکس

کاپری

پارامونت

ایفل

ماجراهای سنت

نویسنده :
لسلی چارتریز
مترجم :
پ . ۵ . پندار

آنچه گذشت . ۱۴

سیمون تمپلر ملقب به «سنت» خود را در یك توطئه در کشور پاژالای آمریکای جنوبی داخل کرده ودر نتیجهٔ طرف شدن با عوامل حکومت، فراری می‌شود. چندی بعد «سنت» که تغییر قیافه داده کاری می‌کند که اورا دستگیر کرده بزندان بیاندازند ... حالا در جریان فتنه «سنت» پس از فرار از زندان هستیم...

شریدان گفت

ـ خیال نمیکنیشانت از شهر خارج شده باشد. موقعی که ما میرفتیم او در شهر مانده بود و شکار «سنت» را نظارت می‌کرد .

کلی سری تکان داده گفت :

ـ او در قبال تو «سنت» مرد خوبی است . فقط حیف که ایرلندی نیست .

شریدان درحالی که خود را بادستمالش بادمیزد گفت:

ـ سنت یکی از بهترین مردانی است که روزگار بخود دیده است اگر او بجهنم هم اعلان جنگ بدهد من یك کپسول ضدحریق برمیدارم و همراهش میروم .

«کلی» یکی به‌پیپ خود زد و متفکرانه گفت :

ـ راستش من با دخالت تو در این جنگ زیاد موافق نیستم مخصوصاً که دختری مثل «لی لا» منتظر توست و مخصوصاً که اقبی زهرآگینی مثل «شانت» درکمین این دختر است . خود من هم از خدا [میخواهم که این غائله زودتر تمام بشود و خودرا بتو برسانم]. ازفکر بی مرد گذاشتن دو تازن بدنم میلرزد . تازه خود سنت هم ..

شریدان ناگهان دست بلندکرد که یعنی ساکت شو. وبعدبساعجله شروع بنوشتن کلماتی روی کاغذ کرد. بعدرو به کلی کرده گفت :

ـ بخوان ببینم چه نوشته .

کلی نگاهی به نوشته کرده از جا پرید:

ـ جنگ درگرفته . زنده باد سنت. زنده باد خودمان. جنگ شروع شد.

کلی شریدان را در بغل گرفته از جا بلند کرده در هوا چرخی داده مجدداً بزمین گذاشت . چند دقیقه‌ای طول کشید تاشریدان توانست او را آرام کند ووا دارد که ترجمهٔ تلگراف رسیده از «پاسازالا» راروی کاغذ بیاورد. تلگراف چنین بود:

« ارتش پاژالا تا آخرین نفر وآخرین نفس مقاومت میکند»

★

ماتوتل ویله‌گا، وزیر داخله، بعد از نطق احساساتی و غرائی که برای افسران ارتش ایراد کرد سوار شده پیشاپیش آنها برای جنگ ومقابله باسپاه دشمن از شهرخارج شد . ساکنان شهر عموماً در خانه هایشان باقی ماندند. چون عقیدهٔ آنها این بود که جنگ ، کارسربازهای حرفه‌ای است و بایشان ربطی ندارد.

سر ظهر از شهر «اسپیرانزا» خبر رسید که قوای «مادورو» حمله را آغاز کرده است . شهر اسپیرانزا ساخلوی کوچکی داشت وقوای ساخلو با شیوع خبر جنگ خیابانها و معابر را سنگر بندی کرده منتظر حمله نشسته بود.

حمله ساعت یك بعداز ظهر شروع شد. قوای مهاجم (که توسط «کلی» اداره میشد) از نقشه‌های جالب آرچی شریدان بود. شریدان درامور مکانیکی یدطولائی داشت .

درجنگال‌های شرق شهر «اسپیرانزا» ، سیصدمتر دورازخط سنگر بندی شهر، ده‌تا ظرف مملو ازآتش زغال هرکدام بفاصله بیست‌متر از دیگری قرار داده شده بود. از بالای تمام این منقل‌ها یك رشته طناب بطور افقی میگذشت وبراین یك رشته طناب تعدادی رشته طنابهای دیگر آویخته بود بهریك ازاین رشته‌ها یك قطار فتنك آویزان بودو هرکدام از این قطار فتنك‌های بسته‌شده به‌طناب افقی ،درست روی منقل‌های آتش قرارداشت . انتهای طنابهای بسته بقطار فتنك‌ودرو رشته کلی هریك شامل پنج‌پسان جمع میشد بطوریکه یك‌نفر باقاصله بعیدی از منقل‌های آتش میتوانست باشل گردن طنابها بتدریج قطار فتنك‌ها راوارد منقل‌های آتش کند . افتادن فتنك درمنقل همان ومنفجرشدن آن همان... و هنگامی که این انفجار درده منقل تکرار میشد ازدور این تصور ایجاد میشد که در خطی بطول دویست‌متر چند نفر مرتب مشغول تیراندازی هستند. اگر کلی وشریدان فتنته‌های آتش‌بازی دراختیار داشتند احتیاجی باین دردسرها نمی‌بودولی چون فتنته نداشتند ناچار باین نقشه متوسل شده بودند

« شریدان » مأمور اداره «سپاه‌مهاجم ! » بود ، کلی نیز وظیفه داشت که باقنات خویش پشت‌درختی دراز کشیده ومرتب تیراندازی کند . برای القاشبیه به‌دشمن لازم بود گاهی چندتا گلوله واقعی نیزبجانب آنها شلیك‌شود .

شریدان باسوتی خفیف علامت داد که حاضراست وبلافاصله «جنگ» شروع شد .

قطارهای فتنك که بوسیله تخ توی منقل پراز آتش فرود میآمد باسروصدای بسیار منفجر شده ودرطول خط جبهه حالتی بسیارواقعی وقابل قبول ازیك جنگ داغ وشدید بوجودمیاورد . دراین خلال «کلی» نیز فتنك خود را مرتب پرکرده بطرف درودیکرخانه‌های شهر شلیك میکرد منتها مواظب بود که گلوله بکسی نخورد

مدافعین نیز باین شلیك باگرمی تمام پاسخ میدادند هرچندخدا میداند که هدف تیراندازی آنها چه‌بود وکجابود. تیراندازی ازهردوطرف بانهایت قدرت ادامه داشت تااینکه صدای سوت دیگری ازطرف «شریدان» اعلام کرد که قطار فتنك‌ها تمام شده‌است . «کلی» خود را به شریدان رسانده دوتائی سینه‌خیز مسافتی راپیمودند، تاباتومبیل که درمیان درختان مخفی بود رسیدند . بعد هردو سوار شده بسدون اختفا و خیلی جسورانه بسوی شهر راندند درحالی که «کلی» دستمال سفیدی را تکان میداد .

سربازان مدافع جلوی اتومبیل راگرفتند ولی همه آنها «کلی» را خوب می‌شناختند. کلی به‌فرمانده قوای ساخلو گفت:

ـ من دراوندیا بودم که جنگ شروع شد. بمحض اینکه خبر را شنیدم خودم را رساندم . حالا هم دشمن موقتاً آتش‌بس داده که من از میان خطوط آنها بگذرم . باید فوراً خودم را به «ساناتامیرانده» برسانم.

افسر فرمانده گفت :

ـ پس زودبرو وبه‌فرماندهان ما بگو که‌در فرستادن قوای کمکی

خیاطی ایفا
ناصر خلج
سه‌راه‌شاه، پاساژدیبا تلفن ۴۰۶۸۶

تاخیر نکنند. آنچه معلوم است قوای دشمن کاملا برما می‌چربد، من قبلا بآنها تلگراف کرده ام ولی اگر نوشفاهاً جریان را برایشان تشریح کنی خیلی بهتر است. بگو که اینجا چه خبر بوده و چه‌ها دیده‌ای.

«کلی» قول داد که چنین کند و اتومبیل دوباره بحرکت درآمد.

بمحض اینکه اتومبیل از حدود شهر دورشد کلی ایستاده کمك کرد که «شریدان» از زیر اسبابها و بارو به خارج شود، چون شریدان هنوز تحت تعقیب بود و اگر او را میدیدند تکه‌تکه‌اش بکلی بهم میخورد.

مسافتی دیگر که در جاده رفتند بازمتوقف شدند و شریدان از درختی بالا رفته سیم تلگراف را قطع کرد. باین ترتیب خبر آتش بس از طرف مدافعین بشهر ساناميراندا نمیرسید که احیاناً قوای کمکی اعزامی باز بشهر فراخوانده شوند. این دو نفر بجای راه انداختن این بساط جنگی میتوانستند از همین نقطه تلگرافهای قلابی خود را درباره خبر تهاجم ارسال دارند ولی چون جاده پررفت وآمد بود انجام این عمل عقلانی بنظر نمیرسید.

به «ویله‌گا» وزیر داخله خبر دادند که تماس تلگرافی بین شهرهای فلوراس و اسپرانزا قطع شده است «ویله‌گا» فقط یك دلیل برای این امر پیدا کرد:

- اسپرانزا محاصره شده است. قوای ساخلو ازصدنفر هم کمتر است، شهر ظرف ۲۴ ساعت سقوط میکند وقوای مهاجم با نیروهای کمکی ما درفلوراس روبرو خواهند شد. اگر ما بتوانیم برای مدت ۵ روز مانع از رسیدن آنها بساناميراندا شویم معجزه کرده‌ایم.

شانت که نزد «ویله‌گا» حضور داشت گفت:

- باید یك مقدار ازقوای مسلح را درشهر نگاهمیداشتی. تو هر چه سرباز واسر درشهر ساناميراندا بود بجبهه فرستادی. مهاجمین اگر آنها راشکست بدهند ساناميراندا را بدون کمترین مقاومتی تسخیر میکنند

دون ماتوئل ویله‌گا گفت:

- فردا صبح پئون‌ها (دهقانان) را بخدمت ارتش فرا میخوانم. در موقعی که کشور بخدمت افراد احتیاج دارد هیچکس نباید از زیر بار این وظیفه مقدس شانه خالی کند. امشب یك اعلامیه تهیه میکنم ومیدهم رئیس جمهور امضاء کند.

ساعت حدود ۵ بعد از ظهر بود ولی هیچ یك ازآندو آنروز بعد از ظهر استراحت نکرده بود. این هم یکی دیگر از جلسات مشاوره بی‌نتیجه ایشان بود که «شانت» طبق حقوق غیر رسمی‌اش درآن حضور میافت. محل تشکیل جلسه یکی از اطاقهای قصر بود. رئیس جمهور نیز حضور داشت و از فرط هیجان مرتب ناخن خود را میجوید و با مهمیز چکمه بفرش کف اطاق میکوفت، اما آن دو نفر دیگر توجهی باو نمیکردند.

ویله‌گا و رئیس جمهور هر دو اونیفورمهای پرشکوهی را که آن روز برای سان دیدن از قوا پوشیده بودند هنوز بتن داشتند.

«شانت» در حالیکه مثل همیشه لباس کثیف خود را بتن داشت، ریشش نتراشیده و موهایش ژولیده بود و که سیگاری درگوشه لبش دود میکرد، در طول اطاق قدم میزد. از روزگذشته تا آن موقع خیلی فکر کرده بود. خیلی موضوعات زیادی برای فکر کردن بر سر او ریخته شده بود. تلگراف عجیب کامپاره که طی آن یك باند کیهکار را باعث شروع جنگ دانسته بود رسیده و کامپاره اطلاعات لازم را در جواب مخابره کرده بود. «شانت» موضوع تلگراف کامپاره را با «ویله‌گا» در میان گذاشته و گفته بود که بعید نیست که یك مقداری از اینکارها زیر سر شریدان و دوست ناشناس او باشد. اما «ویله‌گا» بهیچ قیمتی حاضر نبود فکری این چنین احمقانه را بپذیرد که دو آدم یاغی و متکوك بتوانند یك جنگ عظیم راه بیاندازند و گفته بود:

- این دو نفر دو تا مجرم عادی هستند وهیچ دستگاه تشکیلاتی ندارند. بزودی هر دو را دستگیر می‌کنیم. شریدان را بزندان میاندازیم و همکارش «بنیتو موسولینی» را بدار میآویزیم.

«شانت» در مقابل این حرف «ویله‌گا» دیگر قضیه را دنبال نکرده بود اما حالا ناگهان فکری عجیب به ذهنش راه یافت:

- ضرری ندارد که ما در بارهٔ این موضوعی که گفتم قدری تحقیق کنیم. بفرست آن دهقانی را که یکی دو روز پیش دستگیر کردند از زندان بیاورند. من میخواهم چند تا سئوال از او بکنم.

«ویله‌گا» از جا برخاست:

- من فکر بهتری دارم. فردا این دهقان را در میدان شهر پیش چشم همه بدار میاویزیم تا باعث عبرت سایرین شود و دهقانان در ورود بخدمت ارتش تعلل نکنند.

اما ذهن «شانت» ناگهان با فکری شگرف روشن شده بود. او دیگر علاقه‌ای به احضار دهقان زندانی و تحقیق از او نداشت. نقشه «ویله‌گا» نیز برایش بی‌اهمیت بود. وی راه حلی بسیار مناسب‌تر از تمام اینها یافته بود.

*

شانت متناسب فکر خود را با ویله‌گا و رئیس جمهور در میان گذاشت. این فکر مثل تمام افکار بزرگی که بصورت الهام بر انسان نازل میشود بسیار ساده بود.

وی اینك یقین داشت که شریدان و همکار ناشناس او در تمام این قضایا بنحوی دست دارند و ناپدید شدن عجیب آندو این موضوع را تائید میکرد. «شانت» حالا کلید حل این مسئله را در دست داشت، او میدانست کاری را که مرد ناشناس شروع کرده خود او نیز می‌تواند ختم کند. برای متقاعد کردن مرد ناشناس به جلو گیری از این بساط نیز یك وسیلهٔ عالی در دست بود:

لیلا ملك آندرو!

ادامه دارد

چکار کنم که دوستم داشته باشد؟
موهایم را با فیت مرتب میکنم تا از من خوشش بیاید!

Schwarzkopf

ماهنامه ستاره سینما
(سینمای نو) شمارهٔ ۶
برای اولین بار
باانتخاب سینمائی سال گذشته
درهمین ماه منتشر میشود

LISA ASTONI

هنرپیشه ، آوازخوان ، وزیبارو

□ درفیلم «هیجده سالگان در آفتاب» هنرپیشگان فراوانی شرکت داشتند ولی میان همهٔ دختران خوشگل و زیبای فیلم، تنهاهنرپیشه‌ای که بیشتر ازسایرین جلب توجه میکرد «لیزا گاستونی» بود . لیزا گاستونی یکی از ستارگان تقریباً تازه کار ایتالیاست که بعد ازبازی دریك رشته فیلم های فکاهی سبك و نکتی کالر « ساحلی» در فیلم هیجده سالگان در آفتاب نقش متوسطی نصیبش شد.

بعد ازاین فیلم کارلو لیزانی کارگردان مشهور ایتالیائی (از این کارگردان فیلمهای استرپنا و فوزی را در کشورما نمایش داده‌اند) بسراغش رفت وازاوبرای ایفای نقش اول زن فیلم« بیدارشو برای نبرد » دعوت کرد ـ این فیلم برخلاف انتظار همهٔ سازندگان فیلم اثرجالبی ازکاربیرون نیآمد بطوریکه نمایش آن باعث شد که به شهرت واعتبارهنرپیشگان فیلم لطمه شدیدی بزند . لیزا گاستونی بهمین جهت ازبازی در این فیلم خاطرهٔ چندان خوبی ندارد وهمیشه سعی می کندراجع به فیلم صحبتی نکند و درآینده دقت بیشتری در انتخاب فیلم به خرج دهد .

از هنرپیشگان آن فیلم ، فقط « رابرت هوفمان » توانست جلب نظر کند وبطوریکه میدانیم، امروزه اوازجوانان اول سینمای اروپاست ..

لیزا گاستونی علاوه برهنرپیشگی درخوانندگی نیز دست دارد ، و دراین رشته شهرتی بهم زده است ..

آوازو صدای دل انگیز او را درفیلم « بیدارشو برای نبرد» شنیده‌ایم . وی ازستارگان خوش آتیهٔ سینمای ایتالیا محسوب میشود .

ستاره سینما
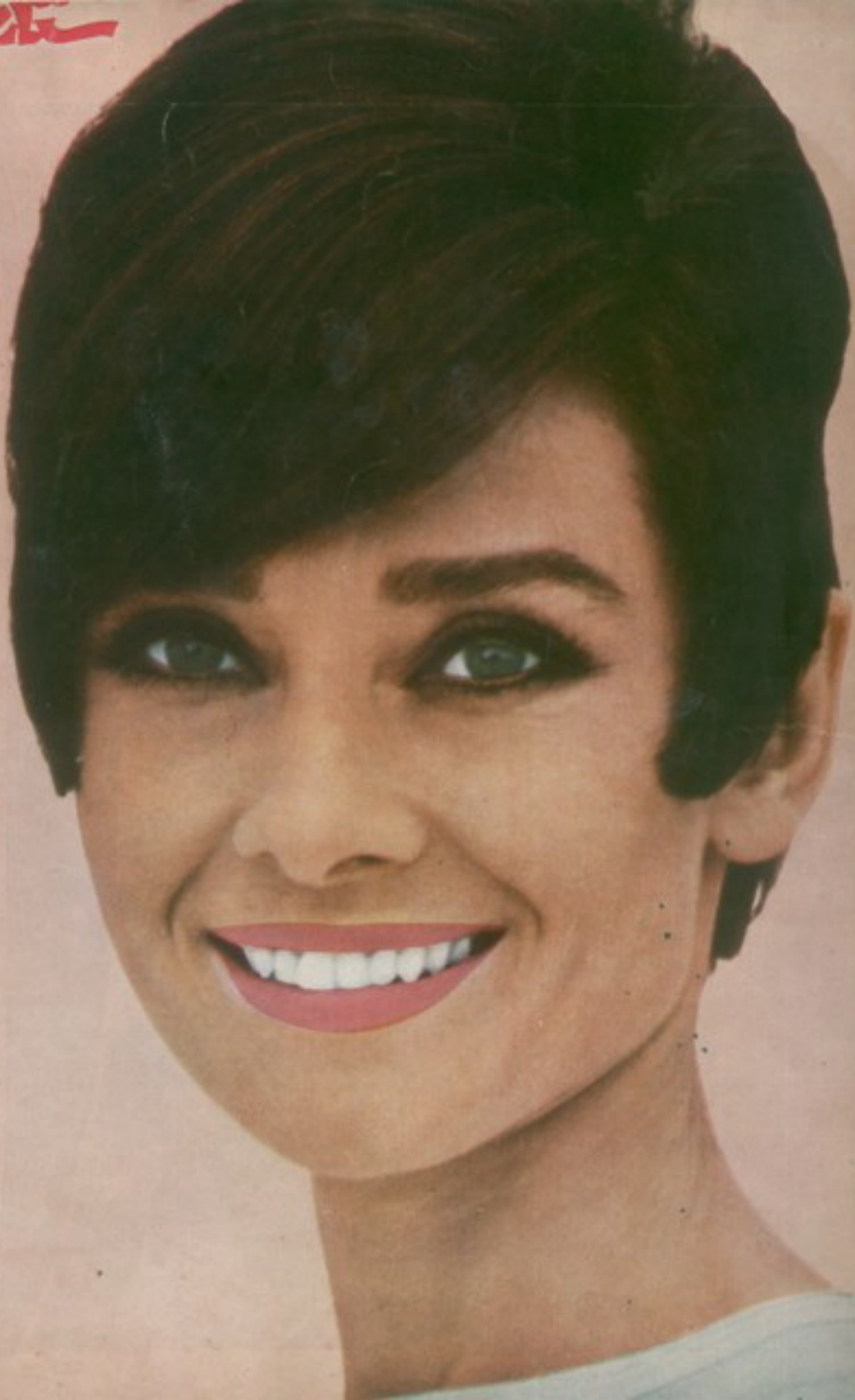
آودا جیپون